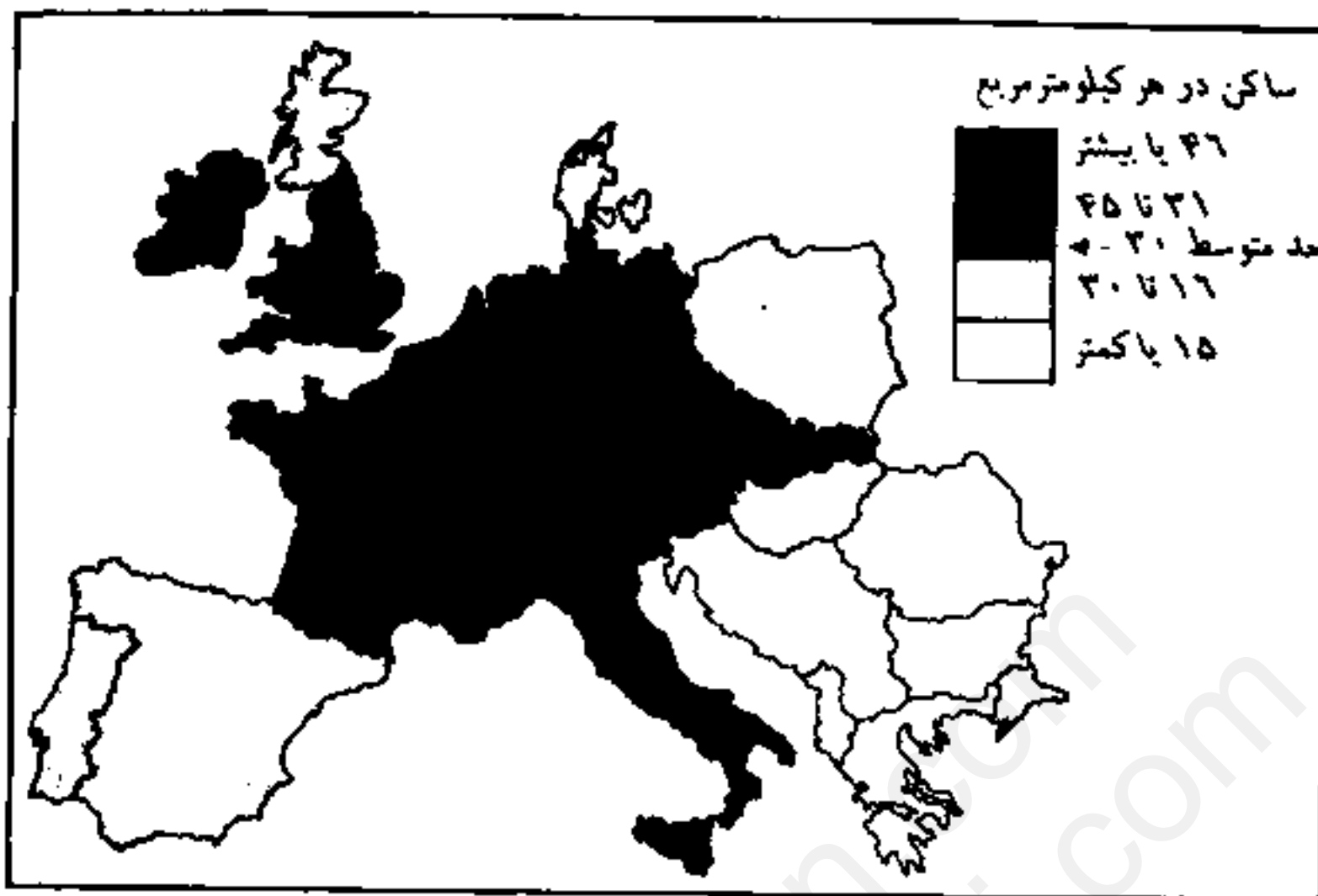


پراکنده‌ای داشتند - در شرق ویستول - از کاهش کمتری برخوردار بود و بزودی این کاهش جبران شد. در سدهٔ پانزدهم میلادی، وضعیت تمام اروپا بهتر شد: تا پایان این سده مجموع تعداد جمعیت بار دیگر تقریباً در تمام مناطق اروپا به سطح سال ۱۳۰۰ میلادی رسید. از ۸۰ میلیون نفر در ۱۵۰۰ م رشد جمعیت ادامه داشت و به حدود ۱۰۰ میلیون نفر در ۱۶۰۰ م. و بعد از یک نقصان بین سالهای ۱۶۲۰ تا ۱۶۵۰ به ۱۲۰ میلیون نفر در ۱۷۰۰ م. (به اندازه معمولی) افزایش یافت. این افزایش به تعداد بسیار زیادی بیش از پیشرفت ناگهانی جمعیت در سده‌های میانه بود. وضعیت اقتصادی - به کمک صنایع رو به رشد و وسعت زمین که توسط کشف راههای دریایی به آسیا و آمریکا افزایش یافت - قوی‌تر و سودمندتر شد و بیشتر به حالت اولیه خود بازگشت. به علاوه، دست کم بعضی از تواناییهایی که مازاد بر نیاز مناطق اطراف شهری بود، موجب به کارگیری سودمند در رشد سریع جمعیت شهرها شد. در این زمان تحولی به وجود آمد: اروپا به قاره‌ای سرمایه‌داری و استعمارگر تبدیل شد به‌طور روزافزونی در صدد بدست آوردن ثروت و آماده برای دست یازیدن به تمام جهان به منظور چنگ زدن بر منافع آن برای خود بود.

در سده‌های میانه تعادلی نسبی بین کشورهای تجارت‌کننده مدیترانه‌ای که در رأس آنها ایتالیا قرار داشت با جوامع کشورهای اقیانوس اطلس که ریاست آنها را هلند برعهده داشت، به وجود آمد. این تعادل طی بحرانهای نیمهٔ اول سدهٔ ۱۷ م. از بین رفت. بحران یک مسأله عمومی بود: جنگ خانمانسوز اروپا که قرن‌ها ادامه داشت، جنگ سی ساله بین سالهای ۱۶۱۸ تا ۱۶۴۸، شیوع مزمن طاعون و تغییر فاحش و ناگهانی که از زمان واردات شمش از قاره آمریکا به وجود آمده بود و به سطح قابل توجهی در دهه ۱۵۵۰ م. رسید. تمام کشورهای اروپایی درگیر فشارهای اقتصادی و جمعیت بودند. در نتیجه شکافی در نمودار جمعیت در ۱۶۲۵ تا ۱۶۵۰ به وجود آمد (تصویر ۱ - ۲). مرحلهٔ ترقی و بهتر شدن وضعیت، پیروزمندان را از شکست خوردگان تفکیک و در طبقه‌ای مجزا جای داد. بهبودی وضعیت در ایتالیا بسیار ضعیف بود، به گونه‌ای که تقریباً می‌توان آن را نادیده انگاشت. موقعیت این کشور به عنوان کشوری که در رأس بازار اقتصادی قرار داشت دائماً در حال فروپاشی بود. در مقابل، هلند، مجمع‌الجزایر بریتانیا و فرانسه به سطح جدیدی از موفقیت گام برمی‌داشتند و کالاهایشان، بازارهایی را در سراسر قارهٔ اروپا بدست آورد.

تصویر بعدی جمعیت، جالب می‌نمود. در نگاه نخست اختلاف اندکی بین الگوی جدید اولیه (۱) - ۹ (الف)) و الگوی سده‌های میانه به چشم می‌خورد (تصویر ۱ - ۶). در صورت پذیرش افزایش در تراکم میانگین از ۲۰ نفر در هر کیلومتر مربع در ۱۳۰۰ م. به ۳۰ نفر در هر کیلومتر مربع در ۱۷۵۰، این

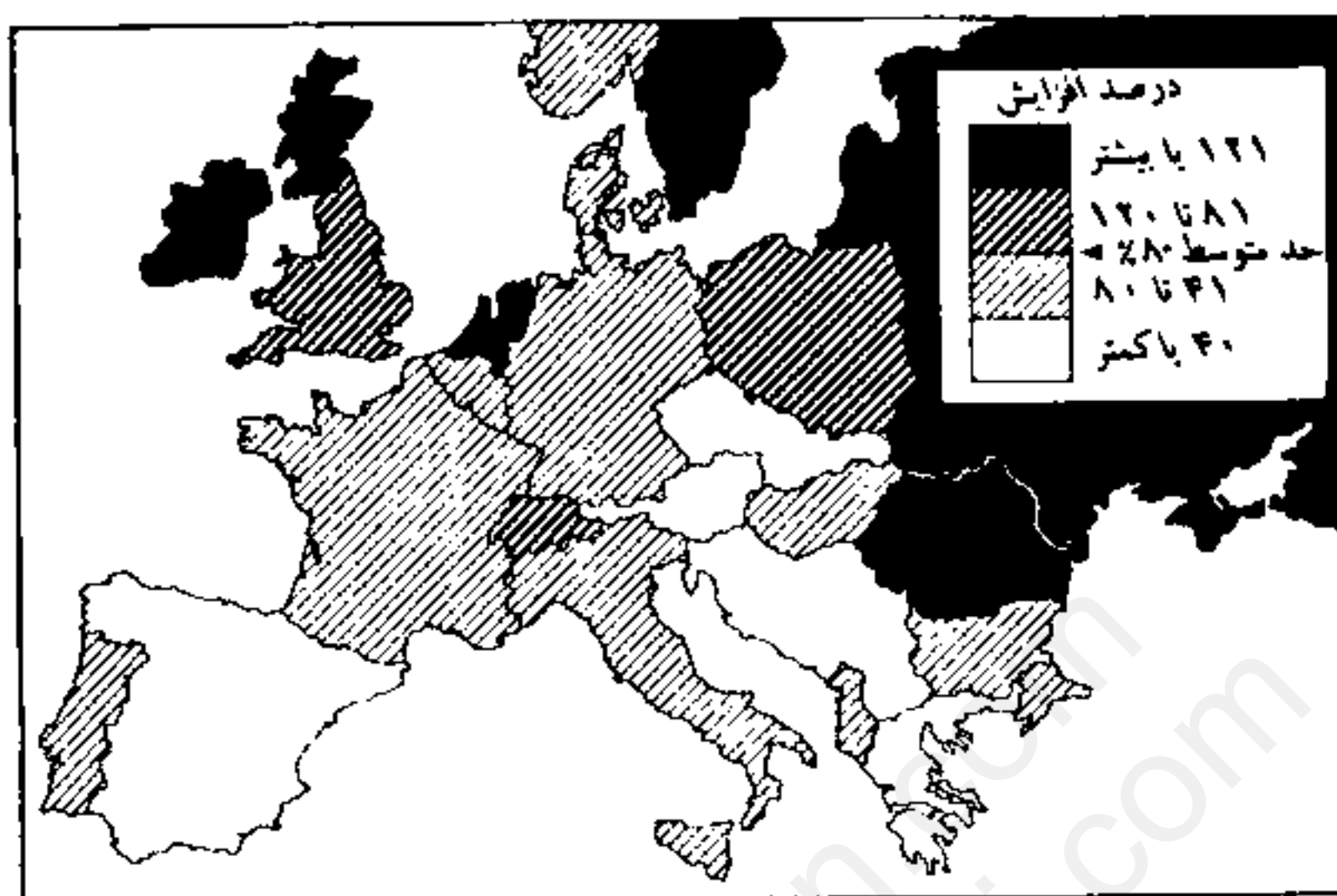


تصویر ۱ - ۹ (الف) تراکم جمعیت اروپا در ۱۷۵۰ م.

طبقه‌بندی تقریباً مشابه می‌باشد. هلند در بالای این طبقه‌بندی قرار داشت و در پی آن ایرلند و سپس اسکاتلند و دیگر کشورها قرار داشتند. اما روند این تغییرات پیوسته در حال افزایش بود و تغییر آن به سوی شمال در امتداد محور ایتالیا - بلژیک قرار داشت. این موضع به خوبی بر روی نقشه، به صورت افزایش درصدی که در هر سده بین ۱۳۰۰ م. (اوج سده‌های میانه) تا ۱۷۵۰ م. به وقوع پیوسته، نشان داده شده است (۱ - ۹ (ب)).

این تصویر همچنین بیانگر روند رشد در حال افزایش جمعیت شرقی اروپاست که در نهایت باعث شد این منطقه از رشد نسبتاً کند کشورهای مدیترانه پیشی گیرد (نمودار ۱ - ۱۰). در حقیقت امپراتوری روسیه اکنون آماده بود تا قلمرو پادشاهی فرانسه را از موقعیت سستی خود به عنوان پرجمعیت‌ترین کشور در اروپا به کناری زند.

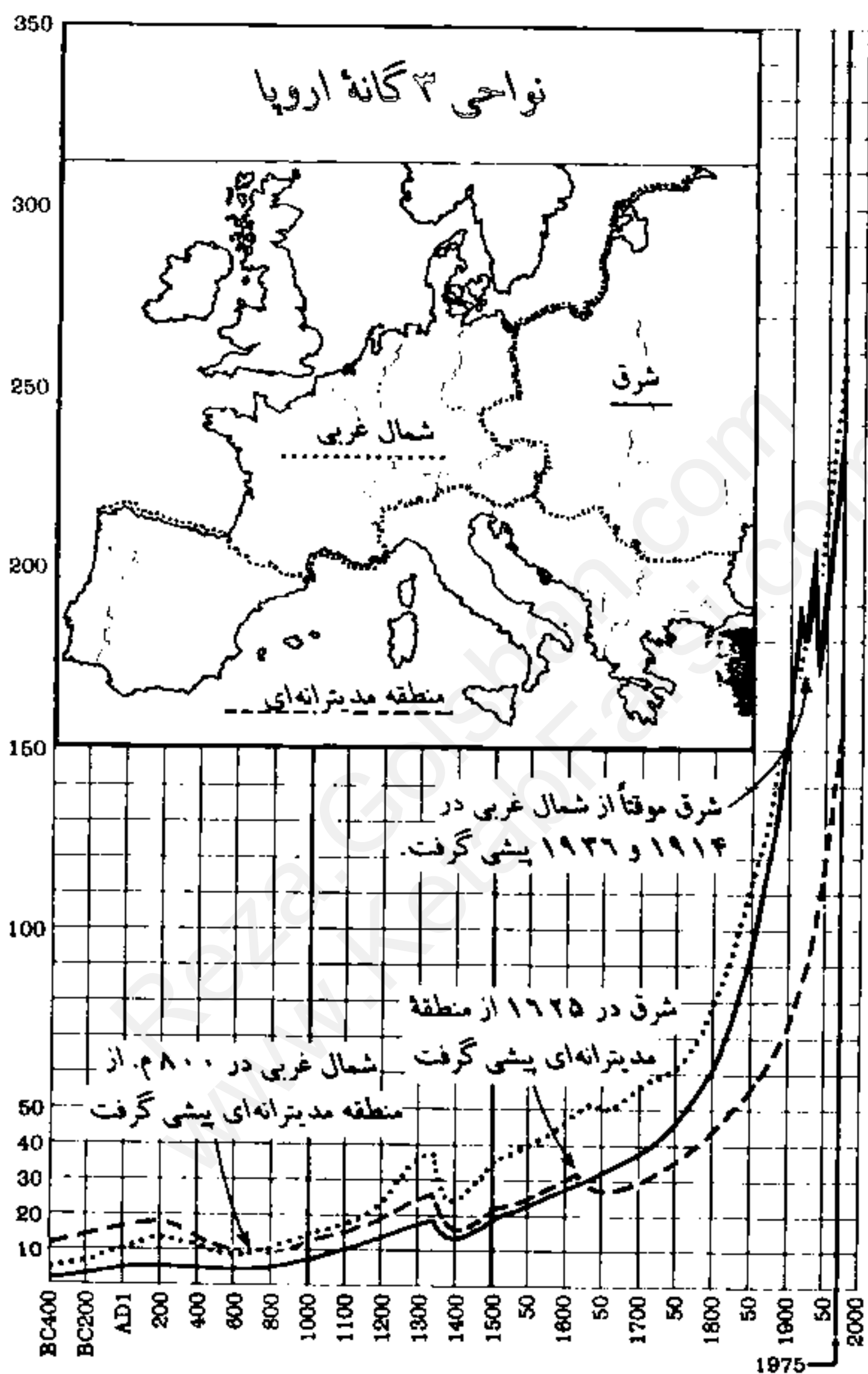
دوران بعدی از رشد بسیار زیادی بیش از رویدادهای قبلی برخوردار است. تقریباً در کمتر از ۱۰۰ سال، تعداد جمعیت در حدود ۸۰٪ افزایش یافت، یعنی از ۱۴۰ میلیون نفر در سال ۱۷۵۰ م. به ۲۵۰ میلیون نفر در ۱۸۴۵ م. رسید. این افزایش بیش از دو برابر آمار پیشین بود که نشان دهنده ۳۶٪ افزایش بیش از سده ۱۲ میلادی است. افزون بر این، روشن بود که تا پایان این دوران وضعیت تغییر کرده بود: میزان مرگ و میر کاهش یافته بود تا جایی که کاهش مشابه در فراوانی محصولات طبیعی، یکی از

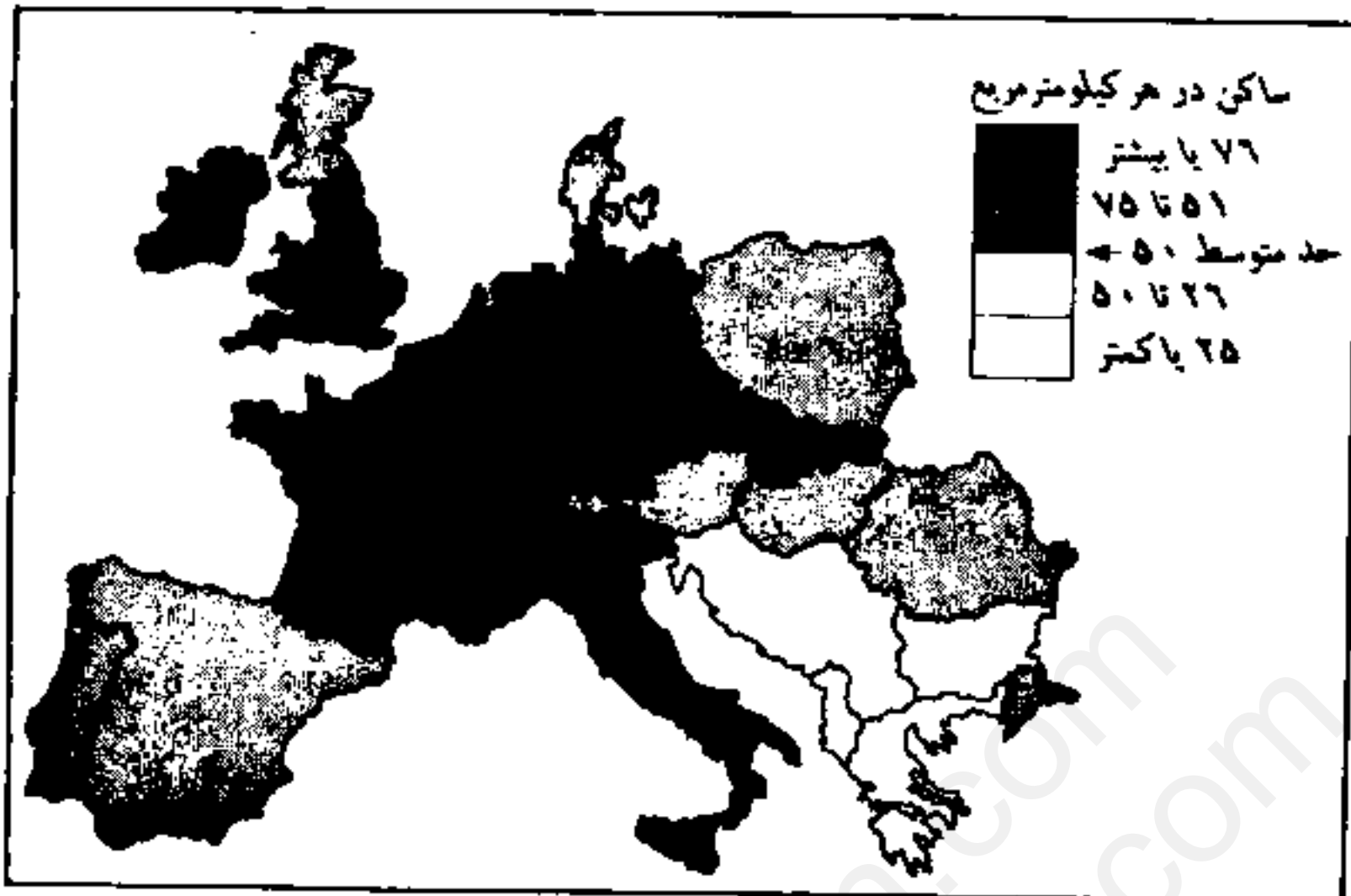


تصویر ۱-۹ (ب) تغییرات درصدی در جمعیت اروپا بین ۱۷۵۰ تا ۱۹۵۰ م.

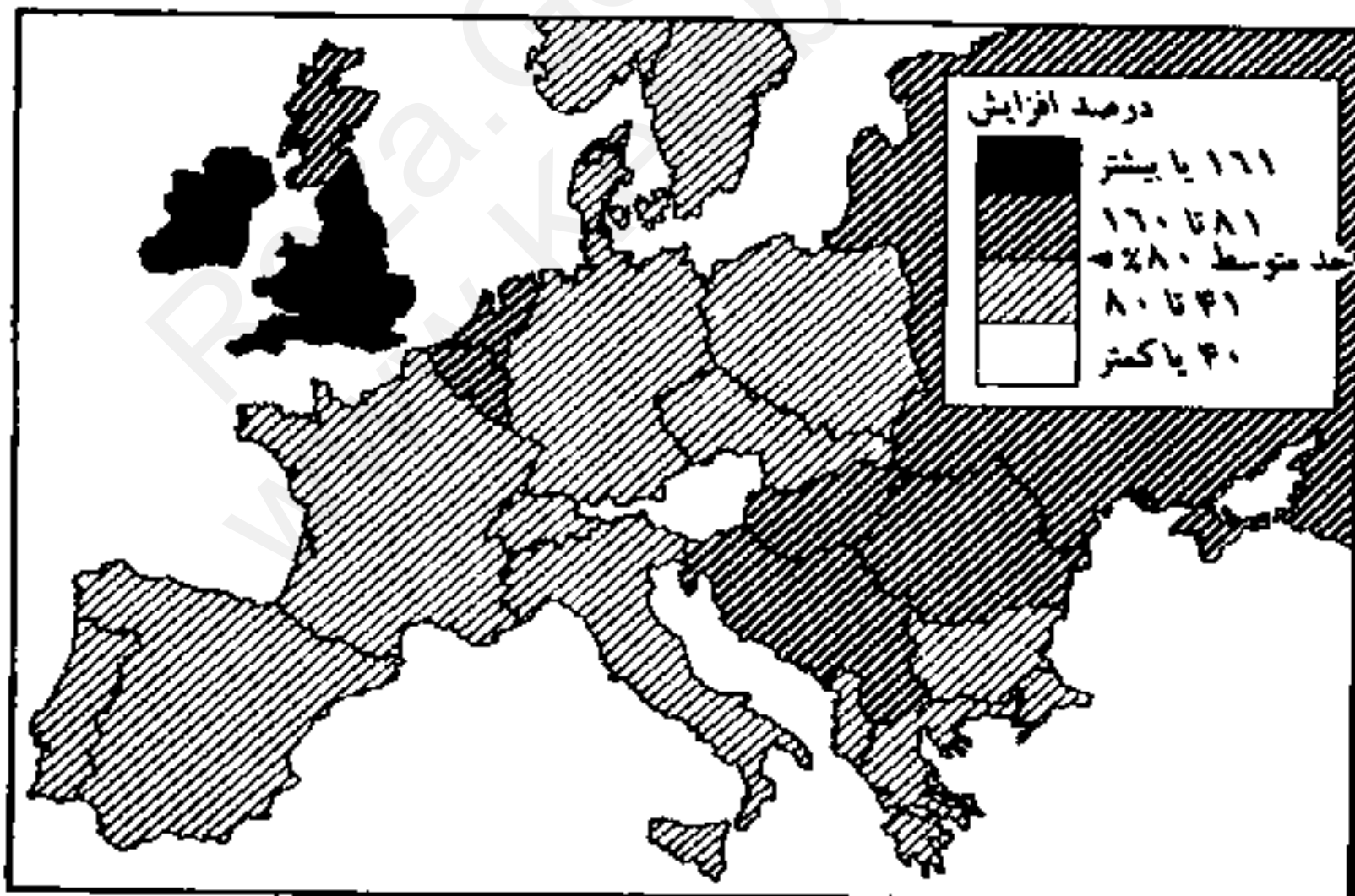
روندهای رشد سریع و در حال تداوم بوده است. انسان، دشمن دیرینه‌اش، قحطی و طاعون را از بین برده بود. بشر به دوره جدیدی پای گذاشته بود - دوره‌ای نوین که علاوه بر اینکه موجب افزایش بی سابقه در تعداد جمعیت انسانها شد، منجر به گسترشی بی نظیر در مقدار و کیفیت زندگی انسان گردید. آیا می‌توان آن چه را که اتفاق افتاده بود دسته بندی کرد؟ در اولین نگاه بسیار ساده به نظر می‌رسد. در یک زمان - نیمه دوم قرن ۱۸ میلادی - و در یک مکان - مجمع الجزایر بریتانیا - نمودارهای جمعیت شناسان و اقتصاددانان رو به بالا حرکت کردند. بنابراین انقلاب جمعیت و انقلاب صنعتی هر دو به صورتی یکسان روی دادند. اما در ایرلند که در آن انقلاب صنعتی رخ نداده بود و به طور کلی بیشترین میزان افزایش جمعیت را به همراه داشت، چگونه این مسأله پدیدار شده بود؟ در جواب می‌توان گفت که افزایش ناگهانی به مانند افزایش دیگر چیزها آغاز شد. چیزهایی که این شکوفایی را استثنایی کردند یعنی پیشرفت در سلامتی و ثروت اندوزی تنها پس از آن که بخوبی بنیان نهاده شد از اهمیتی برخوردار شدند.

این گونه ارتباط هنوز هم می‌تواند وجود داشته باشد. جامعه‌هایی که در وهله نخست دارای تراکم بالای جمعیت در مقایسه با زمانه خود بودند و در وهله دوم میزان بالای افزایش جمعیت را داشتند نسبت به بیشتر دیگر جامعه‌ها در مسیر تغییر و تحول بهتر گام برداشتند. تصویر ۱-۱۲ این وضعیت را

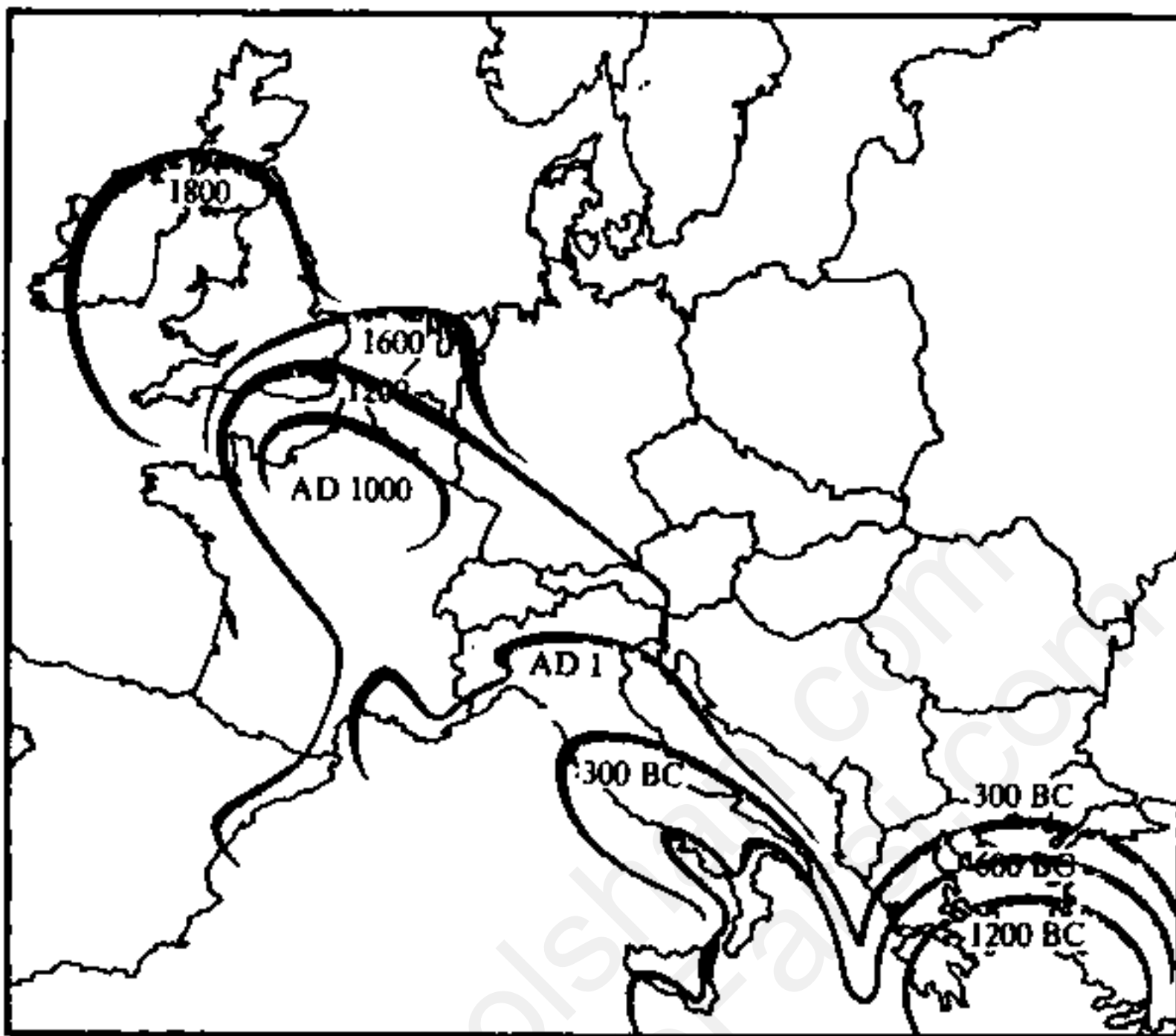




تصویر ۱-۱۱ (الف) تراکم جمعیت اروپا در ۱۸۴۵ م.



تصویر ۱-۱۱ (ب) تغییرات درصدی در جمعیت اروپا بین ۱۷۵۰ تا ۱۸۴۵ م.



تصویر ۱-۱۲ پیشرفت جمعیت نگاری اروپا بین ۱۲۰۰ ق.م. تا ۱۸۰۰ م. حرکت امواج نشاندهنده چند برابر شدن سریع تا سطوح بالای تراکم - سطح بالا برای زمان مورد بحث - می باشد. ارتباطی آشکار بین این جریانهای سریع جمعیت نگاری و پیشرفتهای اجتماعی وجود دارد. چهار موج نخستین نشاندهنده پیشرفت فرهنگ باستانی یونان و گسترش آن از طریق ایتالیا است. دو موج بعدی بیانگر پیدایش نظام فئودالی در اروپای غربی است و دو موج پایانی نشاندهنده ظهور جامعه اولیه سرمایه داری در هلند و آغاز انقلاب صنعتی در انگلستان می باشد.

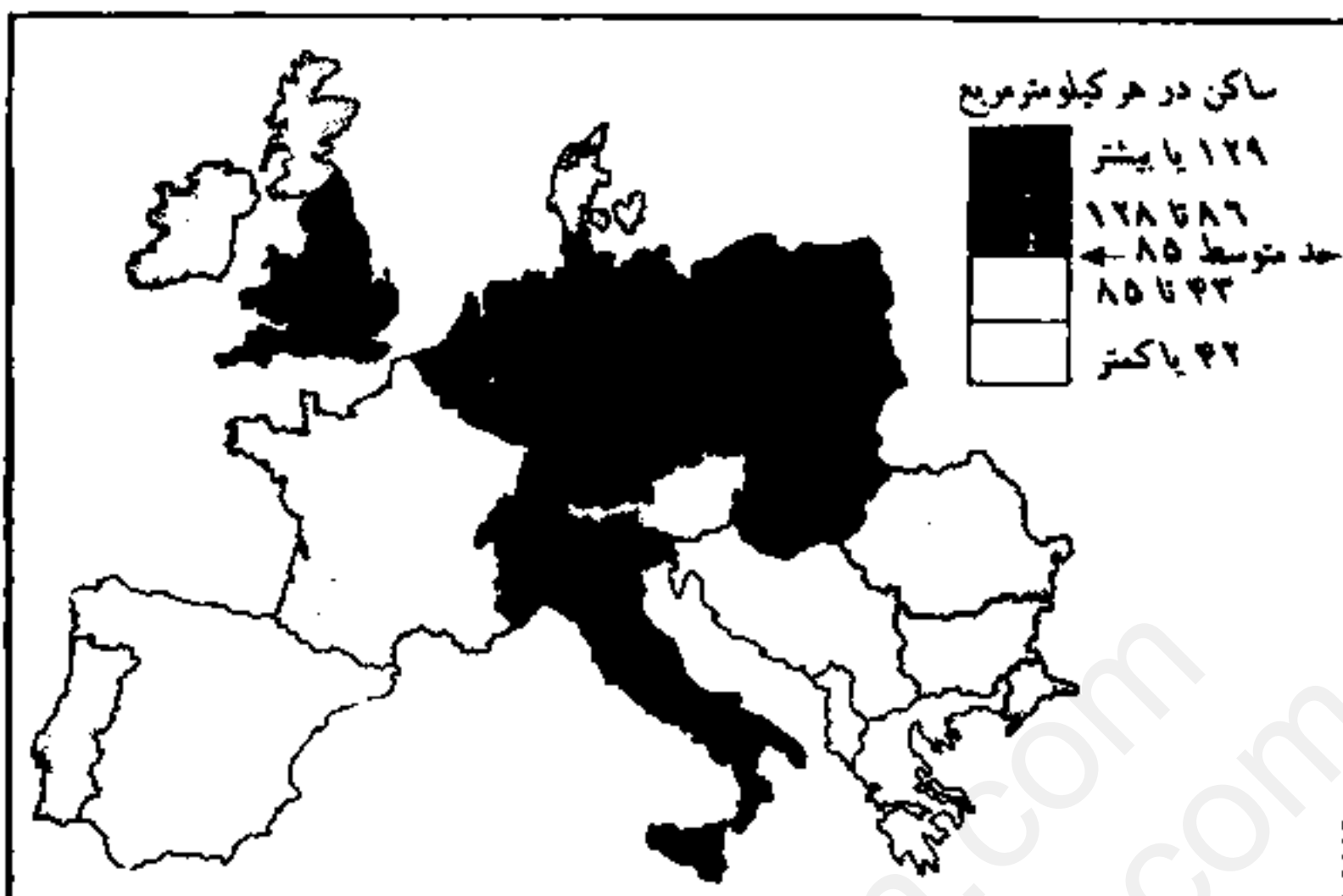
نشان می دهد: توالی پیاپی امواج، جهشهای بزرگ جمعیت را در اروپا خاطر نشان می کند و هر چند نمی توان دریافت که چیزی جز بی ثباتی در نیروهای محرکه مهاجرت را نشان دهد، با دستاوردهای زراعتی مرتبط است. بنابراین ممکن است که تمایل به توسعه - چون بالاترین حد هر موج جهشها تا میزان زیادی افزایش یافت - به پیشرفت علم و تکنولوژی کمک کرده است.

این مسأله یقیناً کمکی برای ایرلندیها محسوب نمی شد. در ۱۸۴۵ م. مانند سال ۱۷۵۰ م. ایرلندیها هنوز در حد گذران زندگی، می زیستند و تنها تفاوت بین این دو سال این بود که در ۱۷۵۰ م. جمعیت

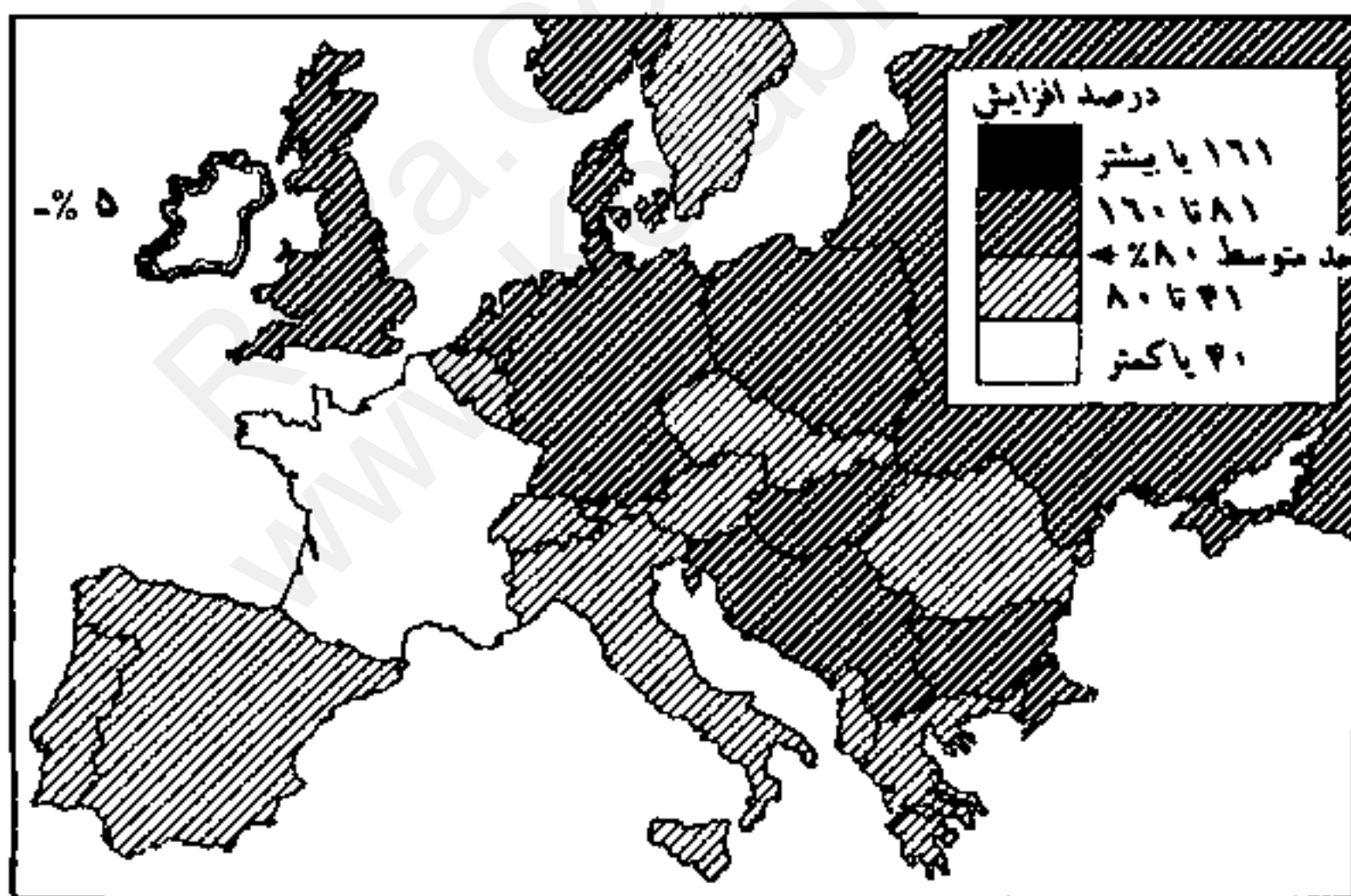
ایرلند ۳ میلیون بود، در حالی که در ۱۸۴۵م. جمعیت به ۸/۵ میلیون نفر رسید. اگر مواد غذایی برای ۰/۵ میلیون نفری که به دیگر قسمت‌های بریتانیا رفتند و برای یک میلیون انسانی که به ایالات متحده مهاجرت کردند فراهم می‌شد، جمعیت ایرلند به بیش از ۲۰۰٪ افزایش می‌یافت که این میزان به مراتب بیش از افزایش ۱۸۰٪ مقام دوم در جدول رشد جمعیت انگلستان و ویلز است. ورود سیب‌زمینی‌های آفت زده از آمریکا به سال ۱۸۴۵م. منجر به پایانی ناگوار در این افزایش بی‌رویه جمعیت شد. سه سال پیاپی آفت، محصولی که کشاورزان ایرلندی را به‌طور کامل وابسته کرده بود از بین برد. یک میلیون نفر مردند، بیش از این تعداد گریختند و جمعیت جزیره با همان سرعتی که افزایش یافته بود، رو به کاهش گذاشت.

مصیبت‌های ایرلند بر میزان رشد جمعیت در دیگر مناطق اروپا هیچ‌گونه تأثیری نداشت. در طول ۷۰ سال، از ۱۸۴۵ تا ۱۹۱۴م. جمعیت اروپا آن میزان بیشتر شد که از ۱۸۴۵ تا ۹۵ سال پیش از آن، جمعیت افزایش یافت، این میزان افزایش ۸۰٪ بود. افزایش واقعی، ۲۰۰ میلیون نفر و مجموع نهایی، ۴۵۰ میلیون نفر بود. اگر مهاجرت‌ها کاملاً به سطحی بی‌سابقه افزایش نیافته بود، هر دوی این رقم‌ها از ۵۰ میلیون نفر بیشتر بود. احتمالاً ۵ میلیون نفر بین سفرهای اکتشافی به دیگر مناطق و همچنین در سال ۱۸۴۵م. قاره اروپا را ترک کرده بودند که این تعداد ۱۰ برابر جمعیتی بود که بین ۱۸۴۵م. تا زمان وقوع جنگ جهانی اول از این قاره مهاجرت کردند. دو دسته که این رقم‌ها را به وجود آورده بودند و تعدادشان به ۱۰ میلیون نفر می‌رسید، از جزایر بریتانیا و روسیه آمدند. آلمان، ایتالیا و اتریش - مجارستان هر یک ۵ میلیون نفر به این اعداد افزوده و حتی سهم اسکاندیناوی - با جمعیت نسبتاً اندک - ۲/۵ میلیون نفر بود. ایالات متحده آمریکا که ۳۰ میلیون شهروند جدید بدان پا گذاشته بودند منطقه اصلی جذب جمعیت بود؛ با این وجود کانادا، امریکای لاتین، استرالیا و منطقه سبیری روسیه نیز شاهد هجوم سیل آسای مهاجران جدید بود. اختراع کشتی بخار و راه آهن در میزان جمعیت، انقلابی را به وجود آورد که حاکی از فرصتی بزرگ - بسیار بزرگتر از واقعیت - بود و مجال را شکل می‌داد.

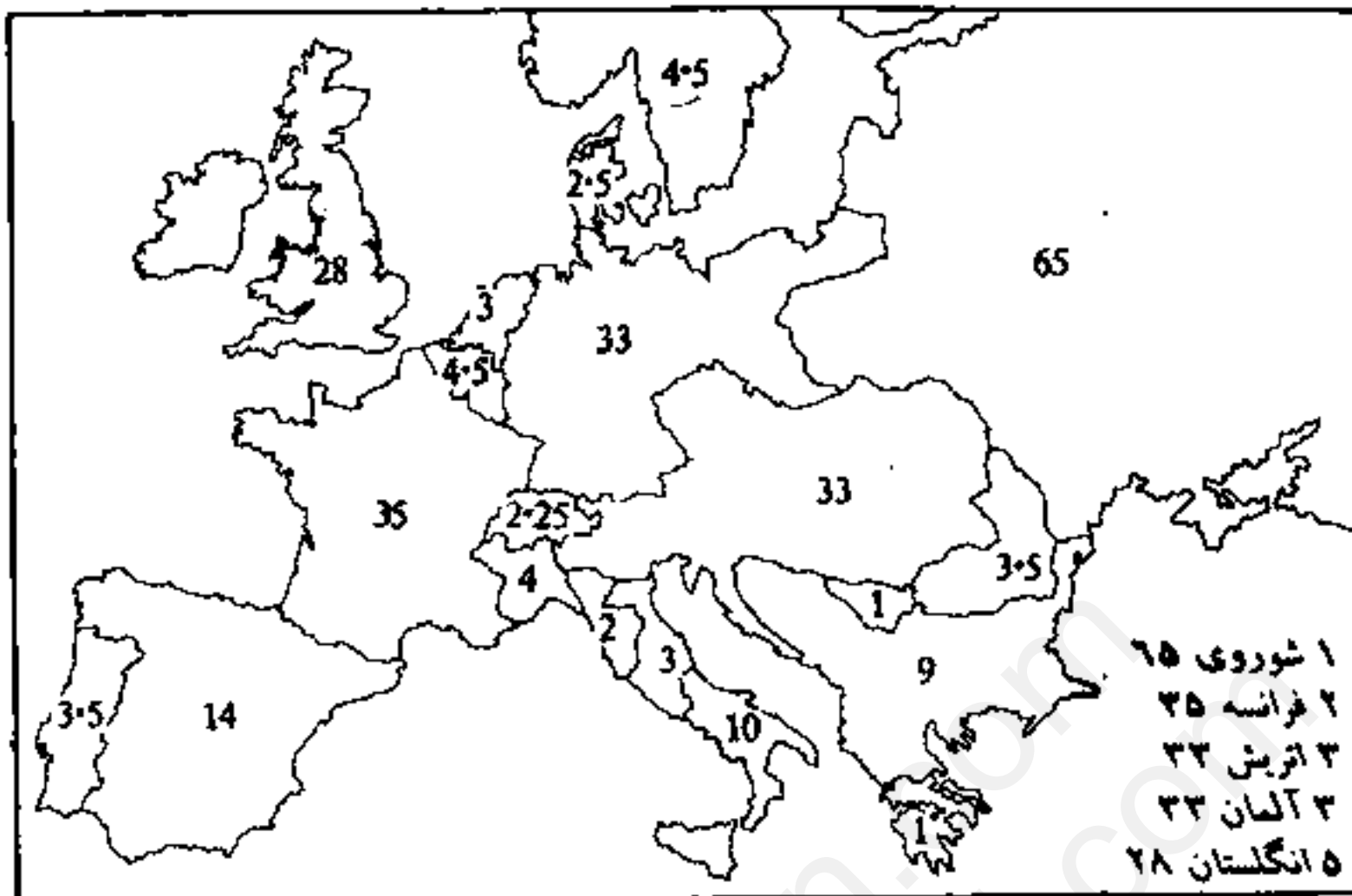
در اروپا تغییر وضعیت به نفع مناطق شمالی پروتستان نشین بود. آلمان به نقطه بالایی جدول تراکم جمعیت، یعنی به سطح کشورهای انگلستان، ویلز، هلند، بلژیک و لوکزامبورگ رسید. در همین زمان جمعیت ایتالیا کاهش یافت (تصویر ۱ - ۱۳ (الف)). از نظر افزایش درصد جمعیت بیشتر کشورها به میزانی قابل توجه دست یافتند. بجز دو کشور، همگی در دوسوی میانگین تصویر ۱ - ۱۳ (ب) قرار



تصویر ۱-۱۳ (الف) تراکم جمعیت اروپا در ۱۹۱۴ م.



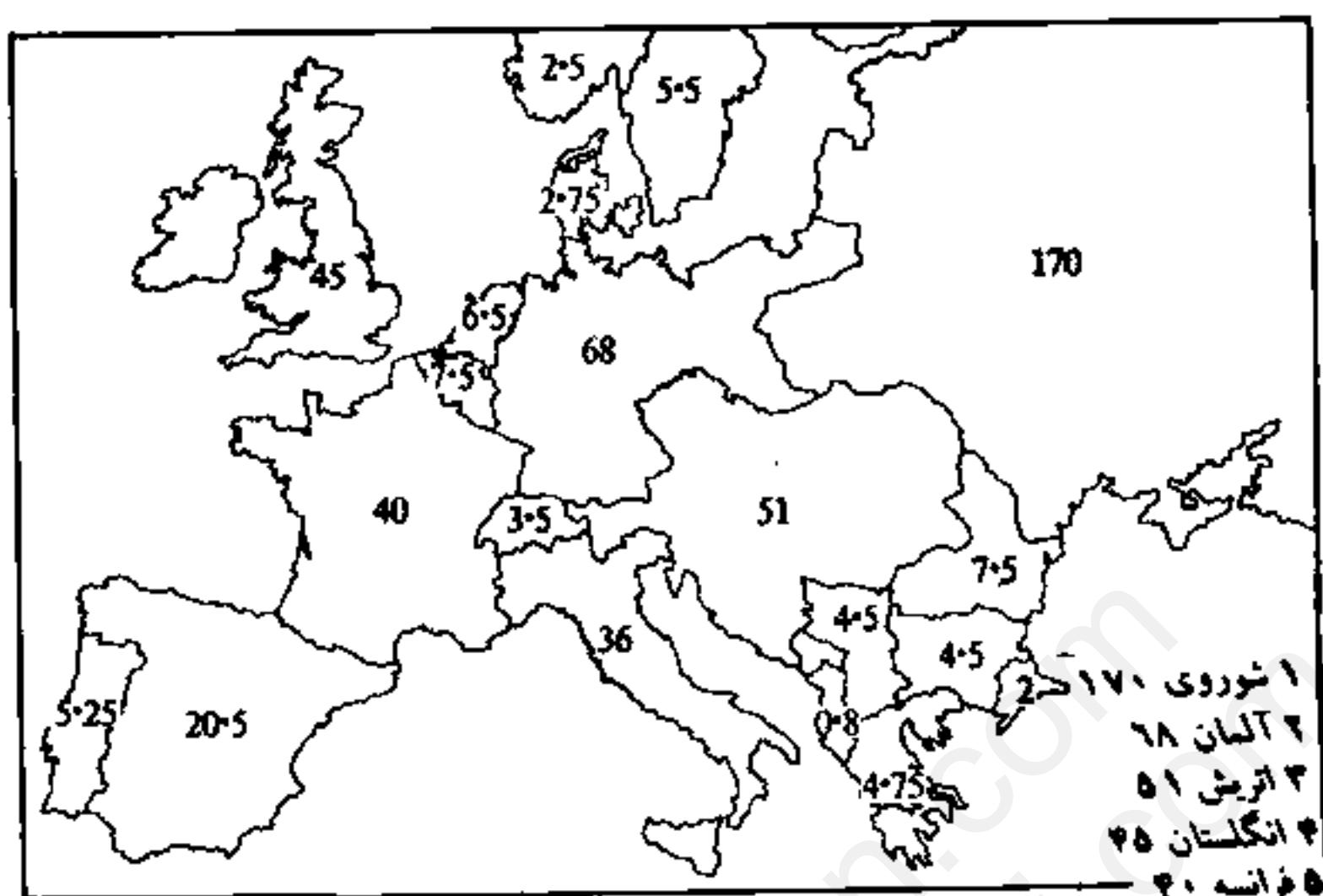
تصویر ۱-۱۳ (ب) تغییرات درصدی جمعیت اروپا بین ۱۸۴۵ تا ۱۹۱۴ م.



تصویر ۱ - ۱۴ تقسیم سیاسی اروپا در ۱۸۴۵ م.

دارند. این دو استثنا، ایرلند و فرانسه بودند که در این بین ایرلند، نمونه واضحی محسوب می‌شد. جمعیت ایرلند تا ۵۰٪ کاهش یافت؛ چون میزان مهاجرت به طور مداوم خارج از افزایش معمولی بود. فرانسه نیز از افزایش جمعیت برخوردار بود - افزایشی اندک در حدود ۱۷٪ که موجب شد فرانسه از دومین کشور پرجمعیت اروپا به پنجمین کشور در بین قدرتهای اروپایی تنزل پیدا کند (تصویر ۱-۱۴ - ۱۵-۱).

شیوه دیگر نگرستن به این تغییرات در تصویر ۱ - ۱۲ نشان داده شده است. در این تصویر کشوری که دارای رشد سریع به سطح بالای تراکم جمعیت است، جدا شده است. این نزدیک شدن میزان تراکم جمعیت آلمان نسبت به انگلیس بیانگر چیرگی آلمان بر این کشور در این زمان به عنوان قدرتمندترین حکومت اروپاست. تا حد زیادی این انتظار به واقعیت پیوست؛ دانشمندان آلمانی شرایط جدیدی را برای قاره اروپا در طی سالهای واپسین سده نوزدهم به وجود آوردند و این در حالی بود که صنعت و تکنولوژی آلمان براحتی، گوی سبقت را در این مسابقه ربود. اما بر مبنای تقسیم به مدیترانه، شمال - غرب و شرق، شرق در این مسابقه پیروز بود. همان طور که تصویر ۱ - ۱۰ نشان می‌دهد، این دوران با برتری نامحدود شرق بر شمال - غرب خاتمه یافت که خود دقیقاً دست کشیدن از این برتری را بعد از دهه‌های بعدی خبر می‌داد. این مسأله نمایانگر وجود عامل آشوب طلبی در خط مشی‌های آلمان



تصویر ۱ - ۱۵ تقسیم سیاسی اروپا در ۱۹۱۴ م.

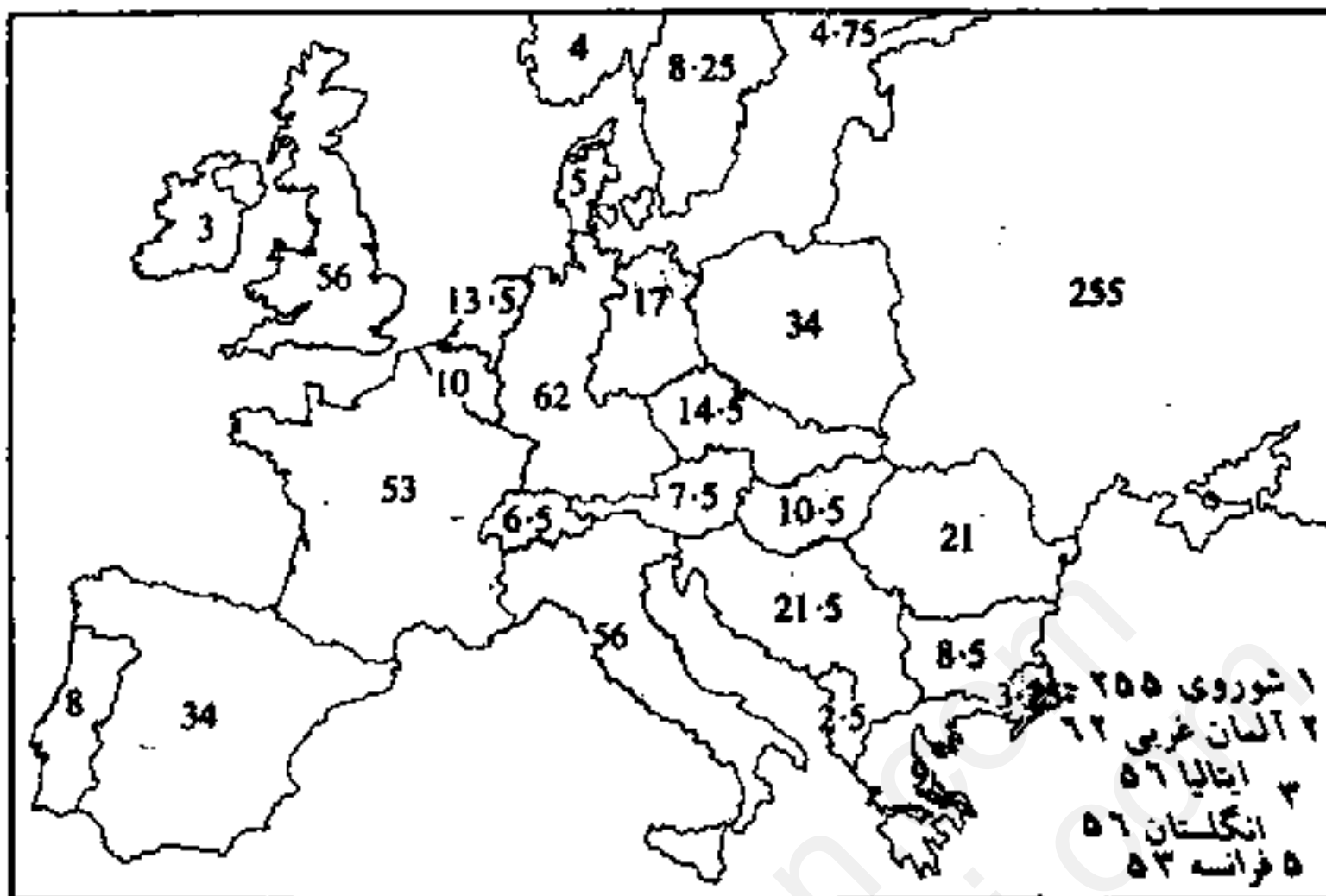
معاصر است. کامیابیهای دوره ویلهلمی^۱ که با سرو صدای زیاد و دمیدن به شیپورها همراه بود و حتی طبق معیارهای وطن پرستانه جنگ طلبی بیش از اندازه آن زمان به سبب این مس پنهان بود که قرن بیستم قرن دست یافتن اسلاوهان آلمانها به نتیجه مطلوب است.

تلاشهای آلمان برای مقابله با این حوادث، دوران اخیر (۱۹۷۵ - ۱۹۱۴ م.) را همراه با زمینه اصلیش شکل می دهد. در راستای واهمه از میزان رشد صنعتی روسیه، آلمان، اروپا را در سال ۱۹۱۴ به جنگ جهانی اول کشاند. نبرد ۴ ساله به بهای از دست رفتن جان ۸ میلیون نظامی و مرگ شمار زیادی از مردم غیر نظامی انجامید. آمار این چنین بود: در مناطق شمالی و غربی اروپا، آلمان ۱/۷۰۰/۰۰۰ نفر، فرانسه ۱/۳۰۰/۰۰۰ نفر، انگلستان ۷۵۰/۰۰۰ نفر و مجموع کشته شدگان این منطقه ۳/۷۵۰/۰۰۰ نفر بود. در منطقه شرقی اروپا، روسیه ۱/۷۰۰/۰۰۰ نفر، اتریش - مجارستان ۱/۲۵۰/۰۰۰ نفر، رومانی ۳۰۰/۰۰۰ نفر و مجموع جان باختگان این منطقه ۳/۲۵۰/۰۰۰ نفر بود و کشورهای مدیترانه ای تقریباً صدمه ای ندیدند (ایتالیا ۶۵/۰۰۰ و مجموع ۷۵/۰۰۰ نفر). اما تلفات و مجروحان جنگ اطلاعات قابل توجهی برای جمعیت نگاران محسوب نمی شود. بسیار مهمتر از آن، مرگ و میر ناشی از سوء تغذیه، بیماری و کم باروری به علت بی نظمی اجتماعی و اقتصادی بود. در این زمان مناطق شمالی و غربی اروپا وضعیت نسبتاً بهتری داشتند. از سوی دیگر در روسیه، در سال

۱۹۱۷ م. اقتصاد فروپاشید و این اضمحلال اقتصادی قیامی انقلابی را به دنبال داشت که در طی آن قحطی و بیماری فراگیر به طور جدی میلیونها انسان را نابود کرد. آثار دقیق مرگ و میر نامعلوم است، اما آنچه که یقیناً می‌توان گفت کاهش ناگهانی ۱۰ میلیون نفر در شرق اروپا به طور کلی بود و همین مسأله کافی است که بار دیگر شمال و غرب اروپا را در رأس هرم جمعیت این قاره قرار دهیم.

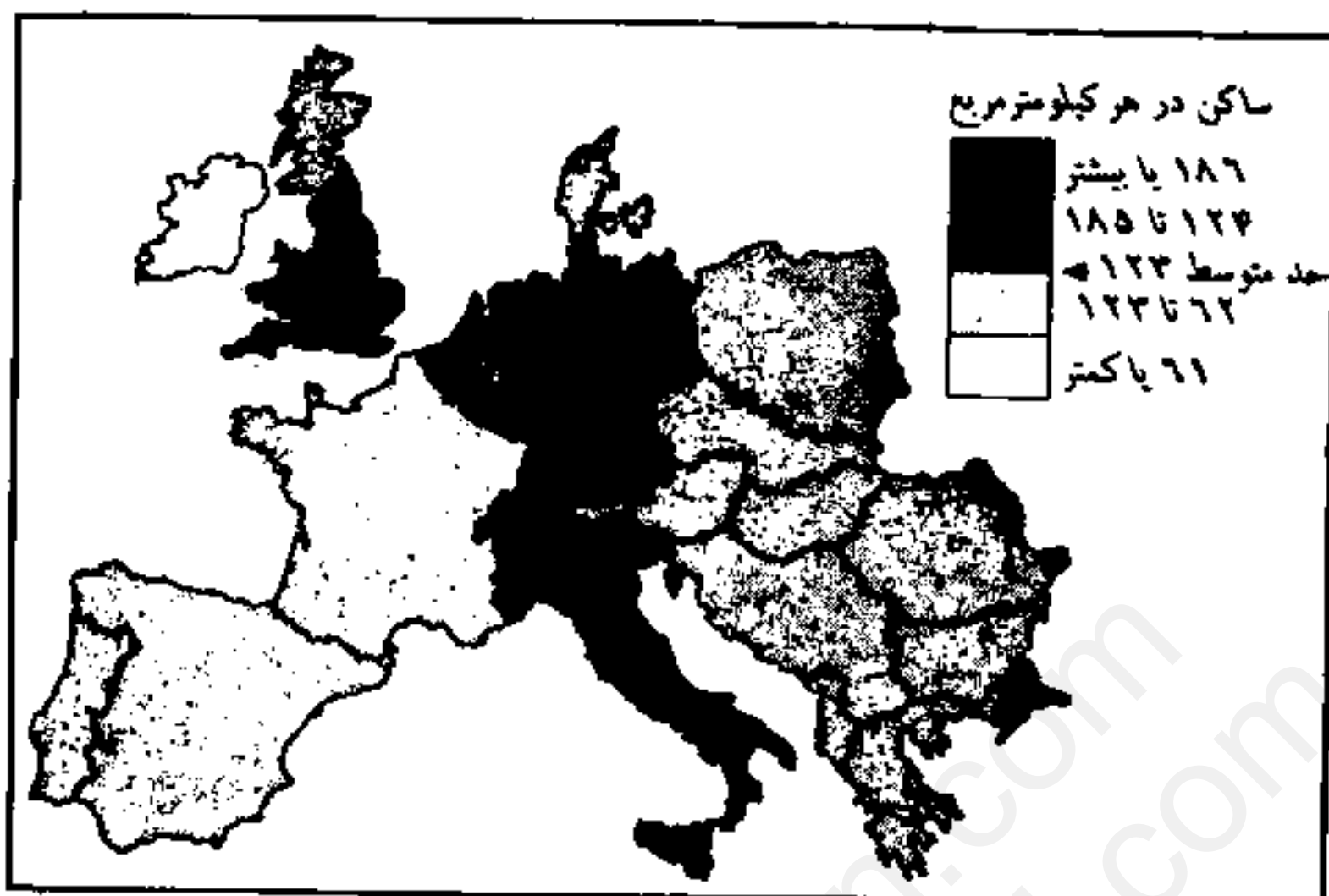
شرق اروپا، در طول جنگ داخلی زیان دید و تا سالهای آغازین جنگ جهانی دوم مجدداً پیشتاز شد. در این زمان زیانهای کشورهای شرقی اروپا از هر جهت سنگین‌تر از دیگر مناطق بود. ۱۷ میلیون سربازی که در جنگ کشته شدند اغلب از مناطق شرقی اروپا بودند (روسیه ۱۰ میلیون، ایالت‌های شرقی آلمان و مناطق تابع آن ۱/۵ میلیون، لهستان ۵۰۰ هزار و مجموع ۱۲ میلیون نفر). در مناطق شمال غربی اروپا تعداد کشته شدگان نسبتاً کمتر بود (آلمان ۳ میلیون، انگلستان ۳۰۰ هزار، فرانسه ۲۰۰ هزار و مجموع ۴ میلیون نفر). تعداد بسیار کمتری سرباز از کشورهای مدیترانه‌ای جان باختند (ایتالیا ۳۰۰ هزار، یوگسلاوی ۳۰۰ هزار و مجموع ۸۰۰ هزار نفر). مرگ افراد غیر نظامی حتی بی تناسب‌تر بود. کشته شدگان غیر نظامی در شرق اروپا ۱۰ میلیون نفر بودند (این تعداد شامل ۴/۵ میلیون از ۵ میلیون نفر یهودی بودند که توسط نازیها قتل عام شدند). در مقابل یک میلیون نفر در کشورهای شمالی و غربی اروپا کشته شدند (۵۰۰ هزار نفر آلمانی و ۳۰۰ هزار نفر فرانسوی). ۱/۵ میلیون نفر غیر نظامی در کشورهای مدیترانه‌ای جان خود را از دست دادند (که ۱/۲۰۰/۰۰۰ نفر از آنها یوگسلاو بودند). همچنین شرق اروپا جمعیت را از دست داد و بر جمعیت غرب اروپا افزوده شد؛ بدین ترتیب که ۱۵ میلیون در روزهای پایانی جنگ و بلادرنگ پس از جنگ جهانی از شرق به غرب گریختند یا به زور خارج شدند. علاوه بر کاهش میزان زاد و ولد که افزایش طبیعی جمعیت را به طور کامل متوقف کرد، ۳۵ میلیون نفر از جمعیت شرق اروپا کاهش یافت. در مقابل، هیچ تغییر و یا افزایش اندکی در دو منطقه دیگر اروپا، مناطق شمالی و غربی و کشورهای مدیترانه‌ای، پیش نیامد. این مسأله موجب شد که غرب اروپا بار دیگر از شرق پیشی گیرد (نمودار ۱ - ۱۰) و با وجود اندک کاهش در جمعیت، موقعیتی که منطقه غرب اروپا داشت حفظ شد.

البته از نظر سیاسی، شرق گامهایی را با تسلط روسیه بر صحنه اروپا، که پیش از این بی سابقه بود، به طرف جلو برداشته است. در حالی که جمعیت روسیه در سال ۱۸۴۵ م. کمی بیش از دو برابر بزرگترین قدرت بعدی یعنی فرانسه (نک ۱ - ۱۵) بود، در ۱۹۱۴ م. هنوز کمتر از سه برابر قدرت بعدی یعنی آلمان (نک ۱ - ۱۵) جمعیت داشت. اکنون جمعیت این کشور بیش از ۴ برابر آلمان غربی و در حقیقت

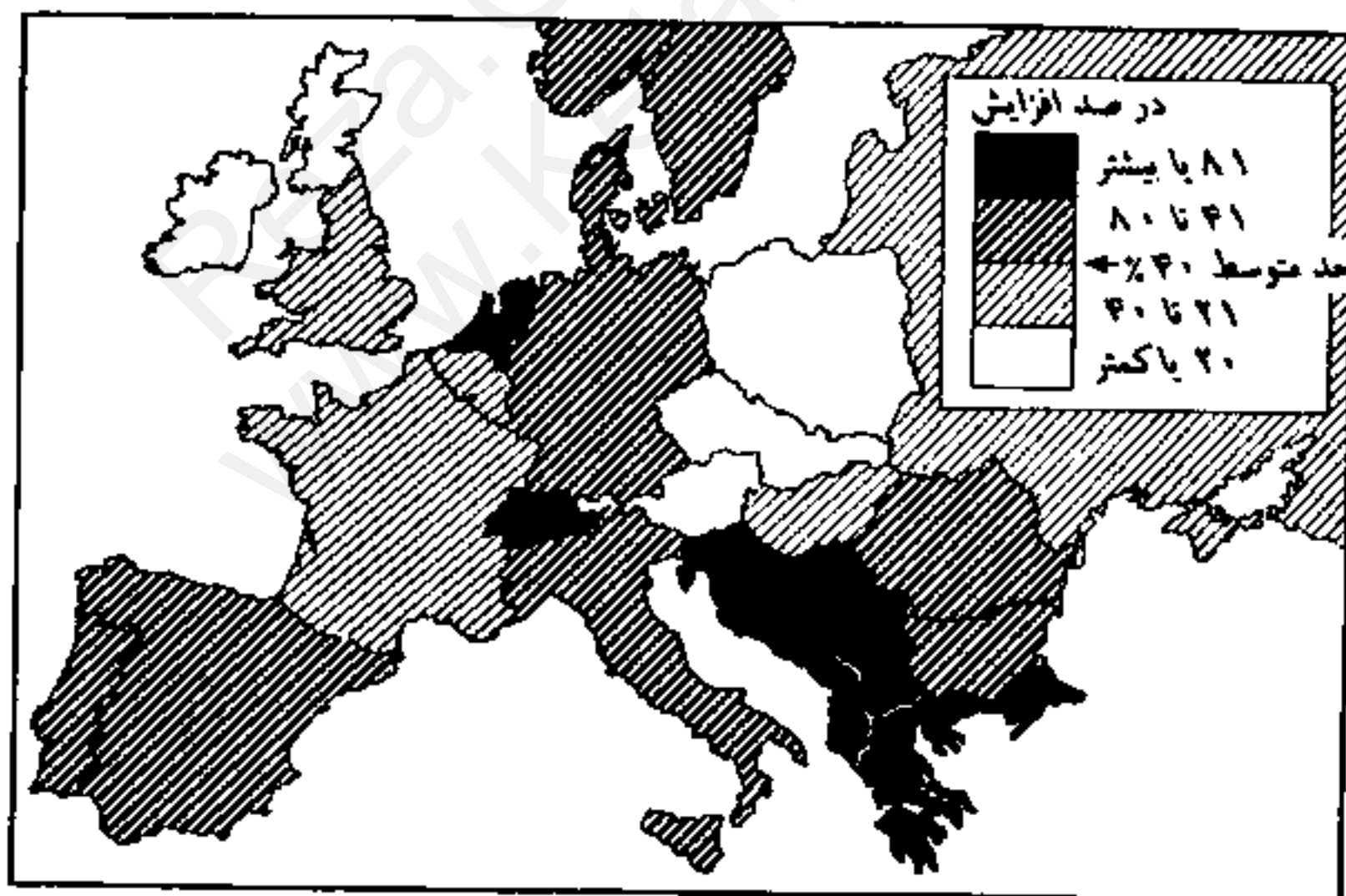


بیش از مجموع جمعیت آلمان غربی، ایتالیا، انگلستان و فرانسه است (نک ۱ - ۱۶). دو دلیل عمده اختلاف بین تصاویر منطقه‌ای و سیاسی، وجود دارد: ۱ - روسیه یک کشور آسیایی - اروپایی است و روند رشد جمعیت منطقه آسیایی این کشور بسیار سریع بوده است ۲ - وسعت سرزمین آلمان که در ردیف دوم اروپا قرار دارد کاهش یافت و به دو کشور تقسیم شد.

برای درک بهتر موارد مورد بحث، باید به دو تصویر ۱۷ (الف) و (ب)، از جهت تراکم و مجموعه افزایش درصد جمعیت، توجه کنیم. نقشه تراکم جمعیت کاملاً روشن و ساده است. ایتالیا بار دیگر به مقام اول تراکم جمعیت رسیده است و دیگر کشورها در مقام سوم جای گرفته‌اند و ایرلند ناتوان در مقام چهارم است. در نتیجه تصویر آشکارا نشان‌دهنده آن است که نوار تراکم انبوه جمعیت در وسط قاره اروپا امتداد می‌یابد و تراکم متوسط جمعیت در دو طرف آن نسبتاً ساکنند و حتی به طور شگفت‌انگیزی متراکمند. نقشه افزایش درصد جمعیت، از پیچیدگی بیشتری برخوردار است. از بین سه منطقه، تنها کشورهای مدیترانه‌ای دارای روند ثابتی است. دو منطقه دیگر نشانگر عدم وجود ثبات میزانی بسیار زیاد و درصد کم جمعیت است که به طور کلی از هیچ معنایی برخوردار نیست. تحولات پیش آمده در دو جنگ جهانی تا حدود زیادی عامل این ناهمگونی شده است. مثلاً چک و اسلواکی و لهستان با اخراج اقلیت آلمانی خود در سال ۱۹۴۵ م. به پایین‌ترین حد درصد افزایش جمعیت رسیدند. در مقابل،



تصویر ۱- ۱۷ (الف) تراکم جمعیت اروپا در ۱۹۷۵ م.



تصویر ۱- ۱۷ (ب) تغییرات درصدی در جمعیت اروپا بین ۱۹۱۴ تا ۱۹۷۵ م.

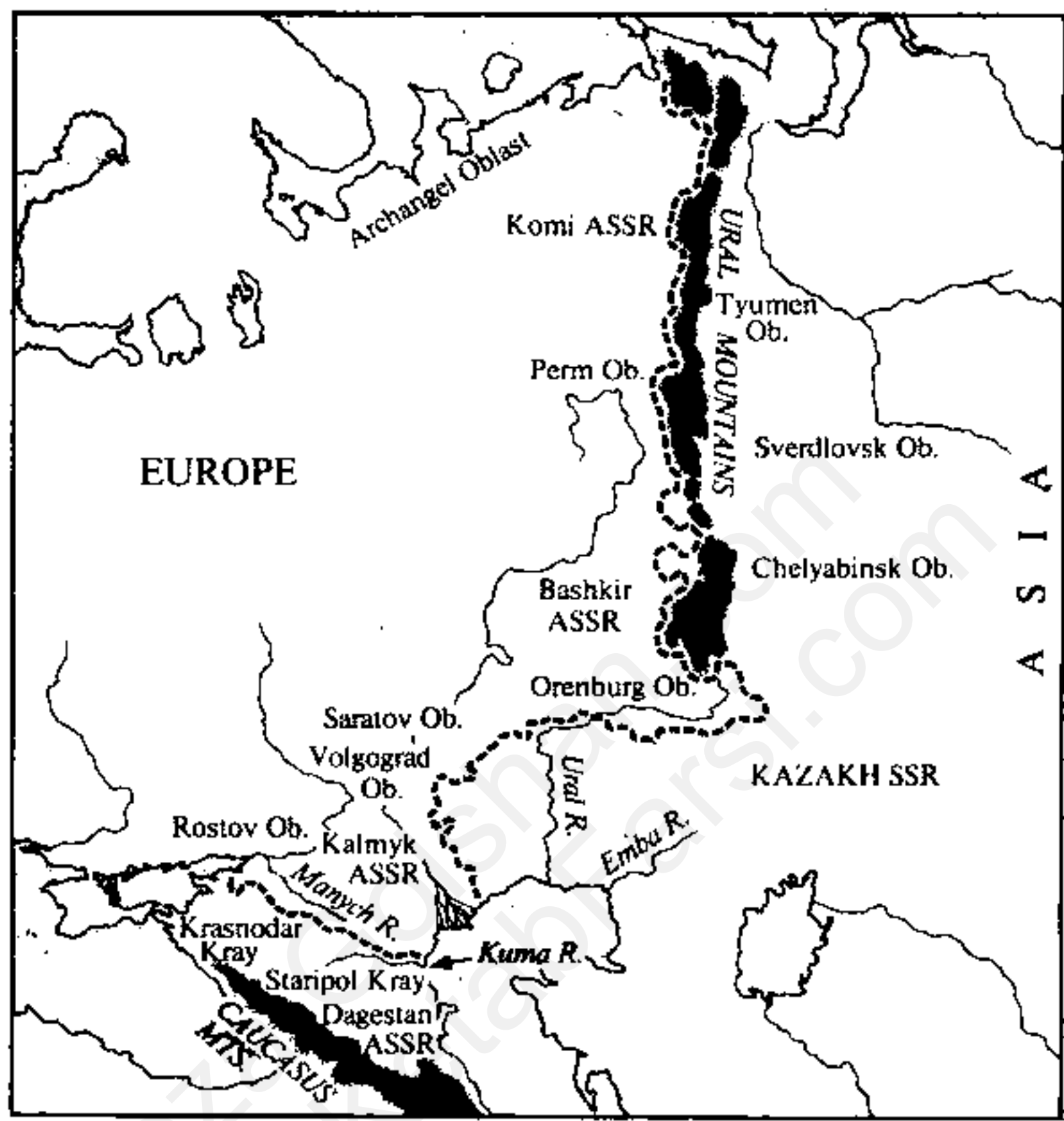
سوئیس به طور کامل به بالاترین حد درصد افزایش رسید، چون کسی مانع پیشرفت صلح آمیز این کشور نشد. با در نظر گرفتن این گونه مسائل (و با نادیده انگاشتن هلند) می توان از نقشه تصویری قابل قبول به دست آورد. تصویری که به دست می آید چنین است: رشد پایین تا حد متوسط در شمال غربی، رشد متوسط در شرق و رشد نسبتاً زیاد در منطقه مدیترانه ای. بی گمان میزان رشد جمعیت که از دهه گذشته می توان دریافت، میزان متوسطی است که با یک پیش بینی نظری بخوبی مطابقت دارد. احتمالاً این سه منطقه - به ترتیب شمال غربی، شرق و منطقه مدیترانه ای - به همان ترتیبی که حرکت به سوی بالا را آغاز کردند با همان نظم به سوی پایین حرکت خواهند کرد.

آن چه در تصویر ۱ - ۱۷ (ب) درخور توجه است نمود جدایی کشورها نیست؛ بلکه ۴۰٪ رشد جمعیت، مسأله ای قابل توجه است. این بدان معناست که اخیراً در میزان رشد جمعیت کشورهای اروپایی تفاوتی به وجود نیامده و رشد جمعیت این کشورها تقریباً به سرعت در حال کاهش است. افزایش میزان ۴۰٪ جمعیت بین سالهای ۱۹۷۵ - ۱۹۱۴ در مقایسه با افزایش ۸۰٪ در ۱۹۱۴ - ۱۸۴۵ نشان دهنده آن است که سرعت این روند آشکار از افزایش ناگهانی، سیر نزولی یافته است؛ به طوری که با نگاهی به آلمان، انگلستان و بلژیک به این نتیجه می رسیم که نرخ رشد این کشورها اکنون به حد صفر رسیده است و در بعضی مناطق روند تناوبی حرکت به سوی شکلی نوین تقریباً به انتهای خود رسیده است.

باید بسیار خوشحال باشیم که این کاهش شدید بوده است و این روند بدون هیچ زحمتی هنوز اتفاق می افتد. افزایشهای ناگهانی / شدید جمعیت / در گذشته با کاهش سطح زندگی و پیشرفت میزان مرگ و میر به پایانی منتهی می شد. اکنون سرعت مکانیزه شدن کندتر شده است. میزان زاد و ولد کاهش می یابد، در حالی که فرزندان امکاناتی را - همچون وسیله نقلیه، ضبط صوت، تلویزیون رنگی و تعطیلات خارج از کشور - که برای یک جامعه مصرف کننده در دسترس است، خواستارند. این آن چیزی نیست که مالتوس در اندیشه خود می پروراند، اما چنین خواهد بود.

کارگران خارجی:

یکی از نتایج تفاوت بین پیشرفت صنعتی مناطق شمالی و غربی اروپا با کشورهای مدیترانه ای، افزایش تعداد کارگران خارجی این کشورها در کشورهای شمالی و غربی اروپا بویژه در آلمان غربی است. این تعداد در آلمان غربی ۱/۴۰۰/۰۰۰ نفر است که یک سوم آنها یوگسلاو و تقریباً همین تعداد



تصویر ۱ - ۱۸ جغرافیای پیوند اروپا به آسیا

ایتالیایی هستند. در فرانسه نیز یک میلیون کارگر خارجی وجود دارد که نیمی از آنها پرتغالی، یک چهارم اسپانیایی و همین تعداد نیز ایتالیایی هستند. سوئیس نیز ۴۰۰/۰۰۰ کارگر خارجی دارد که سه چهارم آنها ایتالیایی می‌باشند. تصور بر این است که هنگامی که قراردادهای این کارگران سپری شود، همه آنان به کشورهای خود باز خواهند گشت و در حال حاضر بیشتر آنان نیز چنین می‌کنند. همچنین پیشرفتهای کشورهای شمال و غرب اروپا جمعیتی را از سرزمینهای دورتر به سوی این کشورها کشانده است. از ترکیه ۶۰۰ هزار کارگر ترک در آلمان غربی به کار مشغولند. ۶۰۰ هزار کارگر مغربی در فرانسه کار می‌کنند که دو سوم آنها الجزایری هستند و از آمریکای جنوبی ۷۵۰ هزار نفر و از شبه قاره هندوستان یک میلیون کارگر در انگلستان زندگی می‌کنند. مهاجران به انگلستان از بقیه انگلیسیها که

تبعه این کشورند و یقیناً بکلی در آن جا ماندگارند متفاوتند.

مهاجرتهای اخیر از امریکای جنوبی، افریقای شمالی و آسیا به اروپا که همواره پیش از این مردم از این قاره به دیگر سرزمینها مهاجرت کردند و نه آن که مردم از دیگر کشورها به آن وارد شوند، نظریات زیادی را به خود جلب کرده است. این امر بدان علت است که مجموعاً در سالهای پس از ۱۹۱۴ م. آمار خروج جمعیت از این قاره نسبتاً کاهش یافته است، البته نه بیش از یک پنجم مجموع ۲۵ میلیون نفری که به این قاره وارد شده‌اند.

مرز اروپا و آسیا:

مرزی که اروپا را از آسیا جدا می‌کند از مدتها پیش از این، کوه اورال^۶ و رودخانه اورال بوده که به سوی دریای خزر امتداد می‌یابد و سپس امتداد آن به کوههای قفقاز^۷ و دریای سیاه می‌رسد. در سال ۱۹۵۸ م. شوروی رسماً مرز جدیدی اتخاذ نمود که بر مبنای آن مرز بین دو قاره از دامنه‌های کوه اورال می‌گذرد و نه از ارتفاعات آن و در امتداد رودامبا^۸ قرار دارد و نه در کنار رودخانه اورال و از دریای خزر به زمینهای پست کاما - مانیچ^۹ و سپس به سوی دریای آزف ادامه می‌یابد. هر نوار مرزی را که در نظر بگیریید در سرزمین جماهیر شوروی قرار دارد؛ از این رو منطقی است که به جغرافی دانان روسی این اجازه را بدهیم که درباره این موضوع تصمیم بگیرند. مرز پذیرفته شده توسط آنان مبنایی است که در این کتاب مورد استفاده قرار می‌گیرد. ما دقیقاً درباره مرز جدید آگاهی نداریم، چون اطلاعات آماری توسط مقامهای اجرایی تهیه می‌شود که غالباً، بخشی از آنها در اروپا و بخشی دیگر در آسیا قرار دارند. بیش از به کارگیری در برآوردهای مشکوک - همچون این که در هر طرف مرز، در بخش بخصوصی چه تعدادی از مردم زندگی می‌کنند - ما مرزهای بخشهای داخلی را که تا حدود زیادی با تقسیمات قاره‌ای داخلی مطابقت دارد به کار برده‌ایم. جمهوریها (جمهوری شوروی سوسیالیستی SSR و جمهوریهای خودمختار شوروی سوسیالیستی ASSR) و ایالتهای مورد بحث (کرایها و اوبلاستها) در تصویر ۱ - ۱۸ نشان داده شده است.

اروپا ۱

جزایر بریتانیا ۳۱۰۰۰۰ کیلومتر مربع

۱ - انگلستان و ویلز ۱۵۰۰۰۰ کیلومتر مربع

در هزاره ششم پیش از میلاد، انگلستان بخشی از قاره اروپا شد و انسان بعد از دوره پلیستوسن (بعد از عصر یخبندان^{۱۱})، به خواست خود توانست آمد و شد کند. اگر همان طور که به نظر می‌رسد، این انسان ترجیح می‌داد که تابستان به این منطقه مهاجرت کند و در زمستان به دیگر مناطق برود، جمعیت انگلستان در هر فصلی متغیر بوده است، به طوری که در دوره پارینه سنگی از حد پایین آن (صفر) و حد بالای آن (چند صد) به حد پایین آن (چند صد) و حد بالای آن (چند هزار) در دوره میانه سنگی به آرامی افزایش یافت. در حدود ۵۵۰۰ ق.م. افزایش وسعت دریاها موجب ذوب شدن پوشش یخی شد که این رخداد باعث به وجود آمدن دریای مانس و توقی در نوسان جمعیت گردید. سپس نمودار جمعیت در یک دوره دو تا سه هزار ساله ثابت ماند.

ورود نخستین کشاورزان در حدود ۳۵۰۰ ق.م. به وقوع پیوست. تا پایان دوره نوسنگی (۲۰۰۰ ق.م.) جمعیت انگلستان به ۵۰/۰۰۰ نفر رسید و تا اواخر عصر مفرغ (۱۰۰۰ ق.م.) جمعیت آن به ۱۰۰/۰۰۰ نفر افزایش یافت. در عصر آهن، هنگامی که شیوه تکامل یافته تر کشاورزی، همراه با گروههای زیادی از مهاجران وارد قاره اروپا شد، جمعیت به طور نسبی از ۲۰۰/۰۰۰ نفر (در ۵۰۰ ق.م.) به ۶۰۰/۰۰۰ نفر (در سال اول میلادی) به سرعت افزایش یافت. تا پیش از این کشاورزی بیشتر شامل دامداری بود تا کشت و زرع، اما در این زمان گاو آهن مهمترین ابزار کشاورز محسوب می‌شد و

دست کم در جنوب انگلستان، زندگی ثابت در دهکده‌ها نمونه طبیعی سکونت بود.

چیرگی امپراتوری روم موجب وضع قوانین و ایجاد نظم شد. جمعیت افزایش یافت و در نهایت به حداکثر ۸۰۰/۰۰۰ در سده چهارم میلادی رسید. متأسفانه با خارج شدن رومیها در آغاز قرن پنجم، قوانین و نظم همراه آنان رخت بر بست و بعد از آنان جامعه‌ای که تا مدتی قادر به سازماندهی خود نبود، برجای ماند. متجاوزان آنگلو - ساکسون پس از آن که از آلمان و انگلستان رانده شدند به سوی غرب روانه شدند. بزرگ‌ترین مناطقی که آلمانها در کناره شرق و سواحل جنوبی، بلافاصله استقرار یافتند و منطقه‌ای که تحت حاکمیت ساکنان بومی باقی ماند - که امروزه بدان ولش^{۱۲} می‌گویند - سرزمینی خالی از سکن باقی ماند که احتمالاً جمعیت آن به یک چهارم مجموع جمعیت انگلستان بالغ می‌شد. جمعیت به میزانی مشابه کاهش یافت و در قرون وسطا^{۱۳}، در حدود سال ۷۰۰ م، به کمترین میزان خود که به سختی از ۶۰۰/۰۰۰ نفر تجاوز می‌کرد رسید. این بدین مفهوم است که بیش از نیمی از جمعیت ۶۰۰/۰۰۰ نفری آنگلو - ساکسونها که در طول سالهای ۵۵۰ - ۴۵۰ میلادی در این منطقه ساکن شده بودند کاهش یافت.

بهبودی وضعیت جمعیت انگلستان در زمانی که تسلط آنگلو - ساکسونها تقریباً به نهایت خود رسیده بود به وقوع پیوست و در این زمان ولش به ویلز تغییر نام یافت. تا ۸۰۰ م. جمعیت از بیشتر حد آن زمان که متعلق به دوره رم بود، پافراتر گذاشت و در ۱۰۰۰ م. جمعیت این منطقه به حدود ۵/۰ میلیون نفر و در زمان استیلای نورمن‌ها به ۷۵۰/۰۰۰/۱ نفر رسید، که در این بین جمعیت ویلز به طور متوسط کمتر از ۱۰٪ تخمین زده می‌شود.

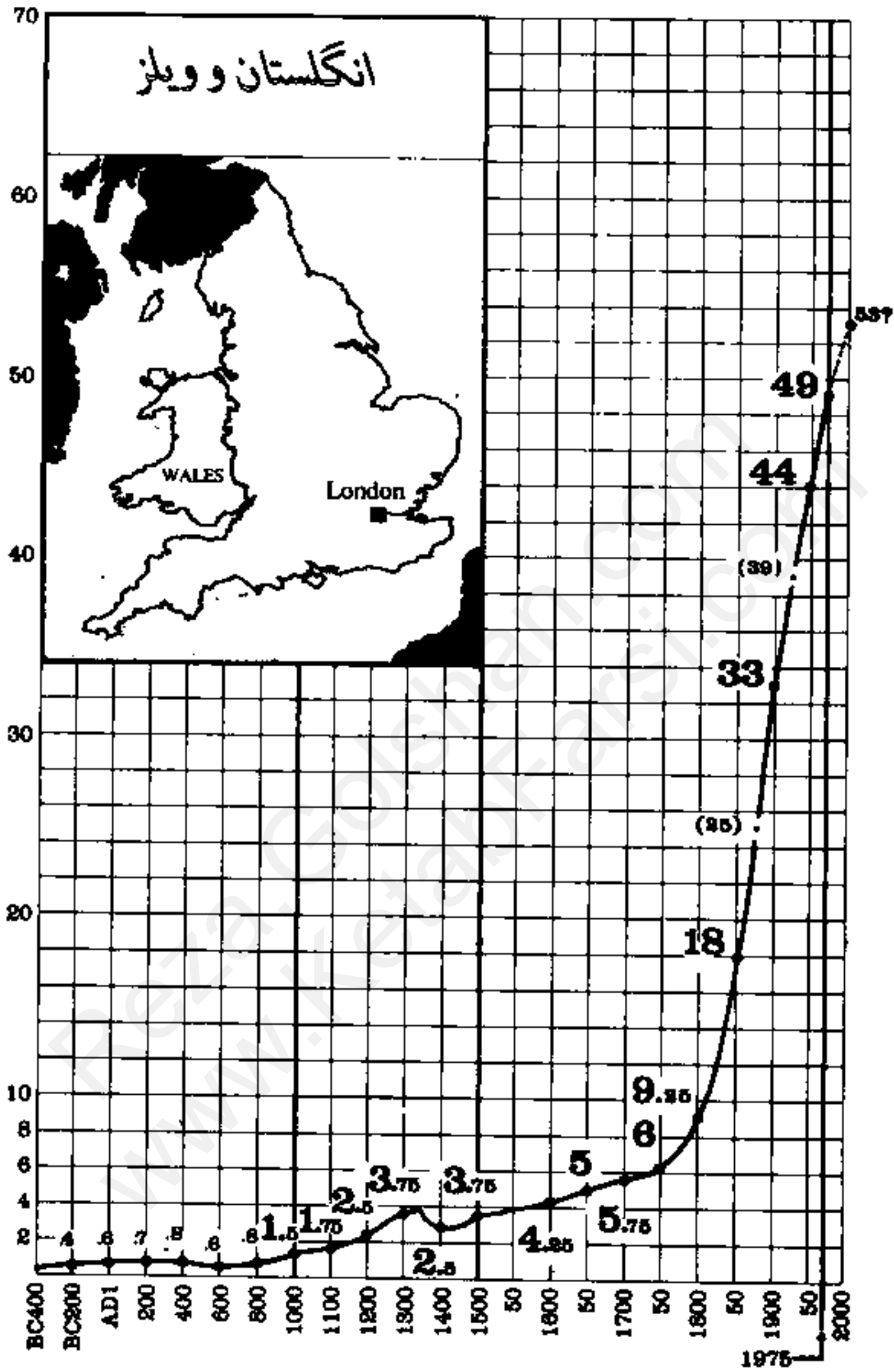
زمان رشد جمعیت انگلستان پس از سده ششم بود. در سالهای ۱۳۰۰ - ۱۱۰۰ میلادی افزایش جمعیت زیاد بود. این زمان مقارن است با گسترش سده‌های میانه، چه از نظر وسعت زمینهای زیرکش و چه از حیث مجموع جمعیت که به میزان بی‌سابقه‌ای صعود کرد. در حقیقت، رقم نهایی در حدود ۳/۷۵۰/۰۰۰ نفر بود که با وضعیت مطلوب مبتنی بر اصول فنی کشاورزی آن زمان تناسب دارد؛ چو در حالی که بیشتر سرزمینهای حاشیه‌ای مورد استفاده قرار می‌گرفت، حاصلخیزی و سطح زندگی کاهش می‌یافت. از آنجایی که میزان معاش زندگی کمتر از حد متوسط بود، مواد غذایی به شکل بسیار خطرناکی کاهش یافت. تا ۱۳۰۰ م. میزان جمعیت انگلستان به سختی حفظ شده بود و پیش از طاعون در این کشور مشاهده شده و مصیبت‌هایی را به وجود آورده بود.

نخستین مرحله از هجوم طاعون واگیر در ۴۹ - ۱۳۴۸ م. که به «مرگ سیاه»^{۱۴} معروف شده بود،

حدود یک سوم از کل جمعیت اروپا را نابود کرد. شیوع مجدد بیماری طاعون در بقیه این سده، مبارزه با این بیماری را بی نتیجه گذارد و تا ۱۴۰۰ م. جمعیت انگلستان و ویلز به ۲/۵ میلیون نفر کاهش یافت. طاعون در تمام سده پانزدهم و تا اندازه‌ای در سده شانزدهم میلادی ادامه یافت. مردم بار دیگر با وضعیتی همچون مرگ سیاه پیشین مواجه شدند و گرچه پس از آن آمار تلفات به میزان جدیدی کاهش یافت، انتشار یک و یا چند نوع از بیماری طاعون غالباً مخاطره آمیز بود. شیوع نهایی طاعون در انگلستان - موسوم به «طاعون بزرگ»^{۱۵} سال ۱۶۶۵ م. - در حقیقت محدودتر از طاعون سالهای ۱۶۰۳ و ۱۶۲۵ بود، با وجود این به «طاعون بزرگ» مشهور شد، چون آخرین طاعون واگیر محسوب می‌شود.

جای شگفتی است که نابودی طاعون موجب تغییرات سریع چندانی در وضعیت جمعیت نشد، به طوری که رشد درآمدت جمعیت، در اواخر سده هفدهم و اوایل سده هجدهم، تقریباً غیر محسوس بود. سپس در اواخر سده هجدهم، تحولی در جمعیت پدید آمد. در حالی که صنعتی شدن و شهرسازی به مقدار بسیار زیادی افزایش یافت، منحنی جمعیت نیز به سرعت روبه بالا حرکت کرد. جمعیت انگلستان و ویلز از ۶/۱۰۰/۰۰۰ نفر در سال ۱۷۵۰ م. به ۹/۲۰۰/۰۰۰ نفر در سال ۱۸۰۰ م. رسید (یعنی ۵۰٪ افزایش) و به ۱۸ میلیون در ۱۸۵۰ (یعنی ۱۰۰٪ افزایش). تنها در نیمه دوم سده ۱۹ میلادی (هنگامی که میزان رشد هنوز بیش از ۷۵٪ بود و جمعیت در ۱۹۰۰ م. به ۳۳ میلیون نفر رسید) تنها کاهش اندکی در جمعیت انگلستان پدید آمد، اما در سده بیستم کاهش میزان افزایش جمعیت این کشور بیشتر قابل توجه است و افزایش جمعیت از نظم یک سوم در نیمه اول سده بیستم برخوردار بود. رشد افزایش جمعیت در نیمه دوم این قرن احتمالاً تنها یک چهارم و یا کمتر بود. با توجه به این میزان رشد، تراکم جمعیت انگلستان و ویلز تقریباً ۳۷۵ نفر در هر کیلومتر مربع خواهد بود.

از آغاز سده ۱۹ میلادی مهاجرت‌های چشمگیری به داخل و خارج از انگلستان و ویلز صورت گرفت. تا پیش از سال ۱۹۵۰ م. مهاجرت ایرلندیها^{۱۶} و کاتولیک‌ها به داخل این سرزمین بسیار زیاد بود. به علت وضع قوانین سرکوبگرانه علیه کاتولیک‌ها پس از اصلاحات پروتستانی^{۱۷}، جمعیت کاتولیک‌های بومی تدریجاً کاهش یافت و از حدود ۲۰٪ مجموع جمعیت انگلستان و ویلز در ۱۶۰۰ م. به کمی بیش از ۵٪ در سال ۱۷۰۰ م. و به ۱٪ در دهه ۱۷۸۰ رسید. سرآغاز مهاجرت قابل توجه ایرلندیها به هنگامی بازمی‌گردد که جمعیت کاتولیک‌های بومی در حدود صفر بود؛ بنابراین آمار جمعیت کاتولیک‌ها پس از این دوران می‌تواند به عنوان میزان مهاجرت ایرلندیها به انگلستان و



ویلز به علاوه افزایش طبیعی مهاجران، در طی زمان تلقی شود. در ۱۸۵۰ جمعیت کاتولیک‌ها بار دیگر به ۵٪ (۹۰۰۰۰۰ نفر) و در ۱۹۰۰ به ۶/۵٪ (۲/۳۵۰/۰۰۰ نفر) افزایش یافت و امروزه این تعداد به حدود ۱۰٪ (۵ میلیون نفر) جمعیت انگلستان و ویلز رسیده است.

جامعه یهودی انگلستان و ویلز از تاریخ دیرینه‌تری برخوردار است. قتل عامهای بعدی در روسیه در دهه ۱۸۸۰ م. موجب هجوم گسترده یهودیان اروپای شرقی به لندن شد؛ گرچه بیشتر آنها از این شهر بندری به قاره آمریکا رفتند و در حدود ۳۰۰/۰۰۰ نفر نیز به طور دائم تا سال ۱۹۱۴ م. در انگلستان ساکن شدند. تعداد جمعیت جامعه امروزی یهودیان در این کشور بالغ بر ۴۰۰/۰۰۰ نفر است.

در حالی که جوامع کاتولیک و یهودی رشد می‌کرد، از صحبت کردن به زبان والشی کاسته شد. در آغاز سده هجدهم، ولش هنوز به زبان ویلزی تفوق داشت. تا اوایل سده بیستم، درصد بومیانی که تنها به زبان ویلزی صحبت می‌کردند به کمتر از ۱۰٪ کاهش یافت.

بلادرنگ پس از جنگ جهانی اول، آمار ورود جمعیت از هر نژاد و رنگی به انگلستان و ویلز با خروج بیشتر مردم جبران شد. اعداد واقعی تا حدودی نظری است. اما در سالهای ۱۹۵۰ - ۱۸۵۰ م. مجموع جمعیت مهاجر در حدود ۵ میلیون نفر نسبت به مهاجرت ۸ میلیون نفر که تقریباً همگی آنان به آمریکای شمالی یا استرالیا رفتند بیشتر بود. از ۱۹۵۰ تا ۱۹۶۲ (زمانی که کنترل‌های سختی برای مهاجرت وضع شد) وضعیت معکوس شد: مهاجرت از «کشورهای مشترک المنافع»^{۱۸} نوین و (کشورهای حوزه دریای کارائیب و شبه قاره هند) موازانه مثبتی در حدود ۵۰۰/۰۰۰ نفر را به وجود آورد. این تعادل مربوط به جوامع غیر سفید پوست، امروزه تقریباً ۱/۷۵۰/۰۰۰ نفر است که ۴۰٪ به کشورهای حوزه دریای کارائیب و ۶۰٪ به شبه قاره هند تعلق دارد.

میزان زادوولد انگلیسیهای ساکن این کشور نسبتاً در سالهای اخیر همواره کاهش یافته و پیش‌بینیهای جمعیت برای سال ۲۰۰۰ بصورت تصاعدی کاسته شده است. معمولاً میزان جمعیتی که برای انگلستان و ویلز / در پایان سده بیستم / تخمین زده می‌شود در حدود ۵۳ میلیون نفر است. ساختار سنی جمعیتی کشورهای مشترک المنافع نوین بیانگر آن است که سهم این کشورها، در مجموع، به حداقل ۵٪ تا آن هنگام افزایش یافته است.

منابع اولیه

جمعیت نگاران بریتانیایی در داشتن دو پژوهش اولیه استثنایی، خوش اقبالند. نخستین آنها

Domesday Book است که در دهه ۱۰۸۰ تألیف شده است و دیگری پژوهش پیشینه مالیات سرانه سال ۱۳۷۷ می باشد. آمارهای پیاپی تا سرآغازی دیرینه تر و در عین حال آشفته تر در سده شانزدهم که دفترهای ثبت اسامی افراد نظامی، ارزیابیهای اقتصادی و راهنماییهای توماس کرامول *Thomas Cromwell* به کشیهای بخشهای مربوط به قلمرو آنان برای ثبت تعمیدها، ازدواجها و تدفینها را فراهم کرد به تأخیر افتاد (۱۵۳۸). نخستین کوشش برای گردآوری دانسته‌هایی درباره جمعیت انگلستان به واپسین سالهای سده بعدی باز می‌گردد، هنگامی که *گریگوری کینگ Gregory King* به رقم ۵/۵ میلیون نفر جمعیت این کشور دست یافت. او محاسبات خود را بر پایه گزارشهای حاصل از وضع مالیات بر اجاق (*hearth tax*)^{*} برای سالهای ۱۶۶۲ تا ۱۶۸۲ قرار داد.

نخستین سرشماری رسمی در ۱۸۰۱ انجام شد. جان ریکمن *John Rickman* بر این سرشماری و چهار سرشماری بعدی در مجموعه سرشماریهای هر ده سال یک بار، نظارت کرد. در مدت زمانی که وی به کار مشغول بود، نمونه‌ای از مواد اولیه در دسترس را در دفترهای ثبت آمار منطقه‌ای برای سده هجدهم گردآورد و به تحلیل آنها پرداخت و ارقامی را مربوط به ۱۷۰۰ میلادی تهیه کرد. سرشماریهای در هر ده سال یک بار بر مبنای فهرستی از سال ۱۸۰۱ به استثنای عدم برگزاری در هنگام جنگ به سال ۱۹۴۱، انجام شده است.

کتابشناسی

گمانهای آگاهانه برای نخستین دورانه‌ها تا روزگار روم، در فصل ۶ از *Archaeology and Society* (1947) نوشته *Grahame Clark* ارائه شده است. برای سده‌های میانه، پژوهشی که می‌تواند به عنوان معیاری قلمداد شود عبارت است: *British Medieval Population* (1948) و *J.c. Russell*. گرچه ارقام راسل که بر مبنای *Domesday Book* می‌باشد، اکنون اندکی پایین پنداشته می‌شود. برای بحثی درباره محدودۀ اشتباه در محاسباتی که از *Domesday* و پیشینه‌های مالیات سرانه در ۱۳۷۷ میلادی منشا گرفته است، نگاه کنید به: *M.M. Postan, the Medieval Economy and Society* (1972) برای سده شانزدهم مراجعه کنید به: *J. Cornwall, Economic History Review* 23

* مالیات بر اجاق *hearth tax*: مالیاتی که به دفتر پاپ پرداخت می‌شده و میزان آن بک پنی به ازای هر خانه بوده است. م.

انگلستان و ویلز / ۵۱

1970 (1) تخمین گریگوری کینگ توسط گلاس *Glass* بحث و بازنگری شده است در: *Glass and Eversley* برای سده ۱۸ میلادی نگاه کنید به:

Phyllis Deane and W.A.Cole, British Economic Growth 1688 - 1959 (1967), PP.5,6

برای آگاهی از جامعه‌های کاتولیک و یهود در انگلستان نگاه کنید به:

John D.Goy, the Geography of Religion in England (1971).

Reza.Golshahan.com
www.KetabFarsi.com

۱- ۲ اسکاتلند ۸۰/۰۰۰ کیلومتر مربع

انسان دوره میانه سنگی در هزاره نهم پیش از میلاد هنگامی که پوشش بخی اسکاتلند کاملاً عقب نشست توانست به این سرزمین وارد شود، حتی هنگامی که بر تعداد این انسان افزوده شد، عده آنان انگشت شمار بود. در دوره نوسنگی (۳ هزار سال پیش از میلاد) جمعیت آنها به کمتر از صد نفر افزایش یافت و احتمالاً در عصر مفرغ (۲ هزار سال پیش از میلاد) به ۲۵۰۰ نفر رسید. تنها در عصر آهن بود که جمعیت اسکاتلند به ۱۰۰/۰۰۰ نفر افزایش یافت. این عده تقریباً در زمینهای پست محدود بودند. علت آن که رومیها هیچ گاه برای تصرف سرزمینهای مرتفع هایلندز^{۱۹} تلاشی نکردند، آن بود که در آن منطقه افراد زیادی زندگی نمی کردند. به رغم کوشش بسیار رومیها برای سکونت مردم در این منطقه، افراد زیادی زندگی نکردند.

در سده های میانه، اسکاتلندیها به یک ملت تبدیل شدند. برای اولین بار تعداد جمعیت اسکاتلند قابل توجه شد، تا آن که پیش از ظهور «مرگ سیاه» جمعیت آنان به نیم میلیون نفر رسید و در ۱۵۰۰ میلادی، جمعیت بار دیگر به همین تعداد رسید. سده هفده سرآغاز افزایش جمعیت بود - روند رو به افزایشی که مصرف سبب زمینی را بویژه در مناطق مرتفع مرسوم کرده بود. بین سالهای ۱۶۰۰ تا ۱۷۰۰ م. جمعیت از حدود ۶۵۰/۰۰۰ نفر به یک میلیون نفر رسید و ۵۰٪ بر تعداد جمعیت افزوده شد، به رغم این واقعیت در طول همین دوران، ۷۵/۰۰۰ اسکاتلندی خانه هایشان را ترک کرده بودند و در

آلستر^۲ اسکان یافتند.

انقلاب صنعتی به یاری برخاست. همزمان با انگلستان، اسکاتلند نیز صنعتی شد و شهرسازی در آن آغاز شد. اقتصاد در حال توسعه کشور قادر بود افزایش جمعیت را به شیوه‌ای مناسب جذب کند. با ورود ۲۰۰/۰۰۰ نفر از ایرلند به اسکاتلند در طول سالهای ۱۸۰۰ تا ۱۸۵۰، موازنه مهاجرت مثبت شد. کشاورزی نسبتاً تأثیر زیادی بر این روند نداشت؛ چون هنگامی که آفت، محصول سبب زمینی را فراگرفت، تنها موجب کاهش جمعیت انسانی در سطح محدودی در مناطق مرتفع شد. برخلاف ایرلند که این مصیبت در آنجا فراگیر بود. با این وجود این مانع، در انتهای دوران افزایش ناگهانی واقعی جمعیت را در برداشت و بعد از ۱۸۵۰ بار دیگر اسکاتلند به کشوری تبدیل شد که از آن سرزمین مهاجرت زیادی صورت می‌گرفت. جمعیت اسکاتلند از کمتر از ۳ میلیون نفر در سال ۱۸۵۰ م به ۴/۵ میلیون نفر در سال ۱۹۰۰ افزایش یافت و در ۱۹۵۰ به ۵ میلیون نفر رسید. از ۱۹۶۰ بدین سو، تقریباً هیچ رشدی در میزان جمعیت صورت نگرفته است. در طول این دوران خروج اسکاتلندیها از کشور از نظم ۲ میلیون نفر برخوردار بوده که نشاندهنده میزان بسیار زیاد مهاجرت به خارج است. جمعیت اسکاتلند که در سال ۱۷۰۰ م. یک پنجم انگلستان بود، اکنون تنها یک دهم آن است.

منابع اولیه و کتابشناسی

سرشماری در هر ده سال یک بار، همانند انگلستان در ۱۸۰۱ در اسکاتلند رواج یافت و به استثنای سال ۱۹۴۱ در اوان جنگ، از آن به بعد به طور منظم انجام گرفته است. دانسته‌های پس از این سرشماری پراکنده است. گزارشهای مالیاتی سودمندی وجود ندارد و حتی ثبتهای آمار منطقه‌ای که داوطلبانه بودند، به طور واقعی قابل اعتماد نیستند. تخمین آلکساندر وبستر *Alexander Webster* در ۱۷۵۵ که پیشگام بود (در این باره نگاه کنید به: *A. Youngson Population Studies 15 (2) 1961*) مبنایی برای گزارشهای ناحیه‌ای محسوب می‌شد. رقمی که وی ارائه کرد ۱/۲۶۵/۰۰۰ نفر بود. برای سده‌های میانه نگاه کنید به: *J.C. Russell, British Medieval Population (1948)*. برای گمانه‌هایی درباره میزان جمعیت اسکاتلند در پیش از تاریخ مراجعه کنید به:

V.G. Childe, The Pre - history of Scotland (1935)

۱-۳ ایرلند ۸۰/۰۰۰ کیلومتر مربع

روند افزایش جمعیت ایرلند، پیش از تاریخ، نسبتاً کندتر از روند افزایش جمعیت انگلستان بود. جمعیت در دوره میانه سنگی کمتر از ۱۰۰ نفر بود و گمان نمی‌رود که در دوره نوسنگی به بیش از چند هزار نفر افزایش یافته باشد. در عصر آهن رشد جمعیت ایرلند ۱۰۰/۰۰۰ نفر بود. رشد ایرلند در سده‌های میانه نمود بیشتری می‌یابد - در آغاز سده‌ی یازدهم، این کشور ۳۰۰/۰۰۰ نفر جمعیت داشت که تا پایان سده ۱۳ جمعیت آن به ۸۰۰/۰۰۰ نفر رسید و در عصر جدید مجموع جمعیت در نهایت به یک میلیون نفر بالغ شد.

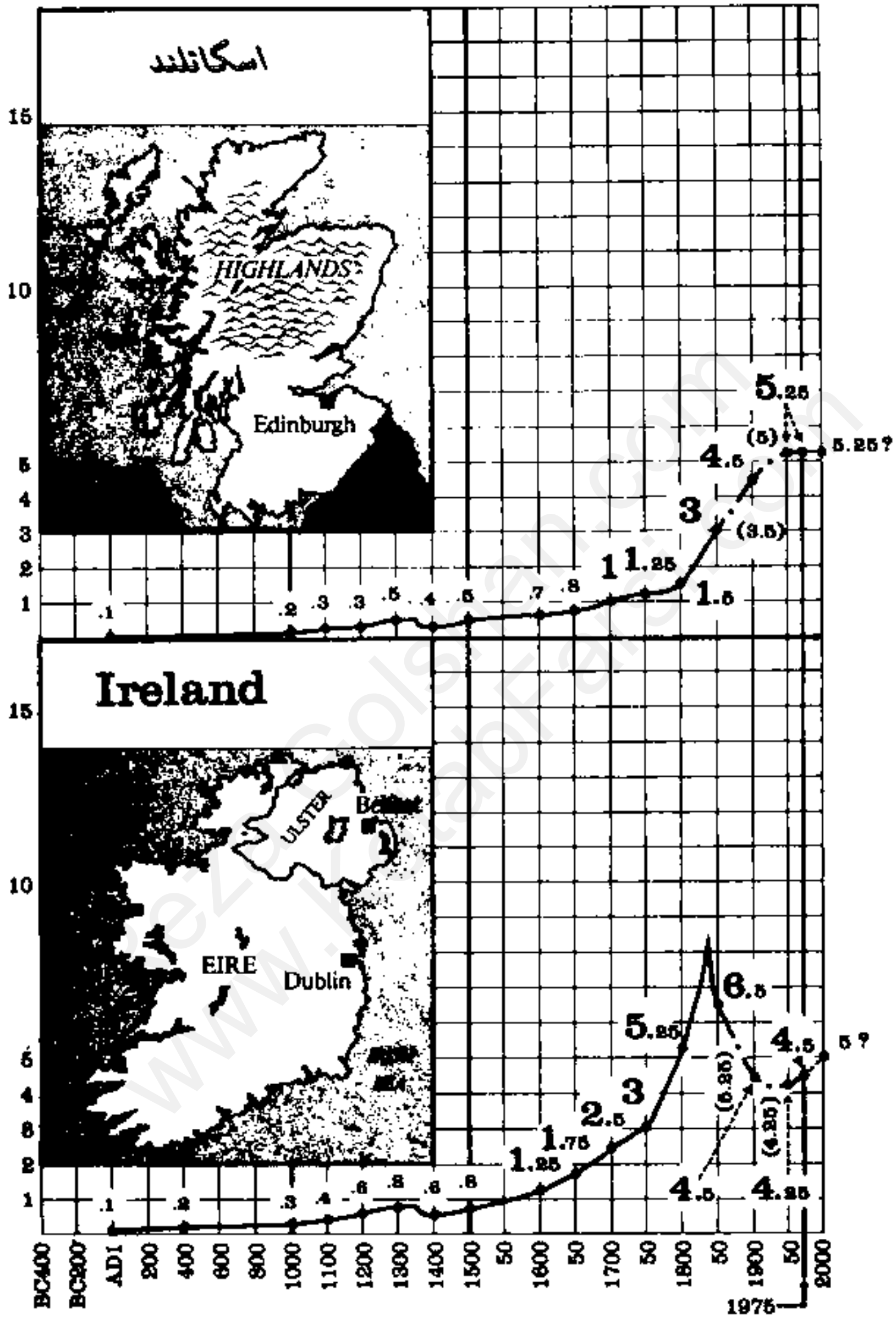
تسلط انگلستان بر ایرلند که تا آن زمان تنها صوری بود، واقعیت یافت و با خونریزی همراه شد. عدم پذیرش سلطه انگلیسها توسط مردم ایرلند همراه با اصلاحات مذهبی، به وقوع جنگهای بی رحمانه‌ای منجر شد و این در حالی بود که اهالی ناحیه (کاونتی) آکستر واقع در شمال شرقی ایرلند خود را یک ملت می‌دانند و همراه با ۱۰۰۰۰۰ نفر ساکنان پروتستان آن که بیشتر آنان اسکاتلندیهای ساکن در مناطق پست هستند زندگی می‌کنند.

به رغم تمامی این تحولات در اوضاع اجتماعی، میزان رشد جمعیت ایرلند افزایش یافت، بطوری که جمعیت آن در سده هفدهم دو برابر شد. میزان جمعیت همچنان در حال افزایش بود: در طول سده ۱۸ میلادی جمعیت بیش از دو برابر شد (۵/۲۵۰/۰۰۰ نفر). جمعیت ایرلند تا ۱۸۵۰ به ۱۰ میلیون نفر

رسید. این زنگ خطری بود. اقتصاد صنعتی و شهرهای به سرعت در حال رشد انگلستان عواملی بودند که این کشور را قادر به تحمل افزایش مشابهی می‌کردند؛ اما در ایرلند که هنوز زندگی صنعتی و شهری آغاز نشده بود، جمعیت بسیار زیاد، مجبور بود از طریق کار بر روی زمین زندگی کند. در اواخر سده شانزدهم مصرف سیب زمینی رواج یافت. گامهایی به سوی افزایش این محصول برداشته شد، چون یک مزرعه سیب زمینی می‌تواند چهار برابر یک مزرعه گندم، مردم یک منطقه را تغذیه کند. با این وجود تاریخ آغازین سالهای سده نوزدهم ایرلند، بیانگر فقری فزاینده بود. در ۱۸۴۵ بیش از یک چهارم مردم ایرلند فاقد کار بودند و در طول ماههای زمستان تقریباً این عده غذایی برای خوردن نداشتند. از ۱۸۰۰ میلادی ۱/۵ میلیون نفر از ایرلند مهاجرت کردند که تقریباً یک میلیون نفر از آنها در قاره امریکا ساکن شدند و نیم میلیون نفر نیز برای کار در کارخانه‌های جدید به انگلستان و اسکاتلند رفتند.

مهاجرت از ایرلند در اوایل سده نوزدهم تحولی بی سابقه بود، اما عاملی مؤثر برای جلوگیری از مصیبت نبود. در ۱۸۴۶ و ۱۸۴۷ نابودی محصول سیب زمینی (ناشی از آفت قارچی) ایرلند را به منطقه‌ای بلازده تبدیل کرد. سالهای خشکسالی پیایی تا ۱۸۵۱ م. موجب مرگ دست کم ۷۵۰/۰۰۰ نفر شد. تنها یک روزنه امید برای میلیونها ایرلندی وجود داشت - گریختن به سرزمینهای مناسب تر و تنها جنبه مثبت در این وضعیت، مهاجرت درده‌های پیشین بود که موجب بوجود آمدن مناطقی خروجی در سرتاسر دریای ایرلند و اقیانوس اطلس شده بود. آن چه پیش از این نهری بود اکنون به رودی خروشان تبدیل می‌شد: در طول سالهای ۱۸۵۱ - ۱۸۴۶ م. یک میلیون ایرلندی، جزایر مصیبت‌زده را رها کردند و گرچه پس از مدتی، تهدید قحطی و خشکسالی فرو نشانده شد، نبودن کار ارقام مهاجرت را در سطحی باور نکردنی بالا برد. (به استثناء در مقایسه با سالهای پس از خشکسالی). از ۱۸۵۱ تا ۱۹۰۰، سه میلیون ایرلندی دیگر این کشور را ترک کردند. بدین ترتیب مجموع مهاجران این کشور در سده نوزدهم، به ۵ میلیون نفر بالغ شد و جمعیت جزایر ایرلند از حداکثر ۸/۵ میلیون نفر در سال ۱۸۴۵ م. به ۴/۵ میلیون نفر در ۱۹۰۰ رسید.

در اوایل سده بیستم، کاهش تعداد جمعیت ادامه یافت و به دست کم ۴/۲۵۰/۰۰۰ در ۱۹۳۰ رسید. از آن زمان تاکنون افزایشی اندک در حدود ۴/۵ میلیون نفر در ایرلند وجود داشته است. مهاجرت که در این قرن بالغ بر ۱/۵ میلیون نفر است، تنها عامل ثبات دوباره جمعیت نبوده است. همچنین این کاهش به سبب الگوی زندگی ویژه ایرلندی‌ها - به علت پیوندهای زناشویی کمتر و ازدواج در سنین



بالا تر - پدید آمده است.

از سال ۱۹۲۱ ایرلند به دو بخش تقسیم شد: یک بخش آن کشور آزاد ایرلند در جنوب است^{۲۱} که تقریباً تمامی ساکنان آن کاتولیک هستند و جمعیت آن از ۱۹۲۱ تا ۱۹۷۵ بطور ثابت ۳ میلیون نفر باقی مانده است. بخش دیگر زیر سلطه انگلیس، ایالت پروتستان نشین شمالی آستر است که یک سوم آنها کاتولیکند. جمعیت این منطقه از ۱/۲۵۰/۰۰۰ نفر در ۱۹۲۱ به ۱/۵۰۰/۰۰۰ نفر در سال ۱۹۷۵ م. افزایش یافت.

منابع اولیه

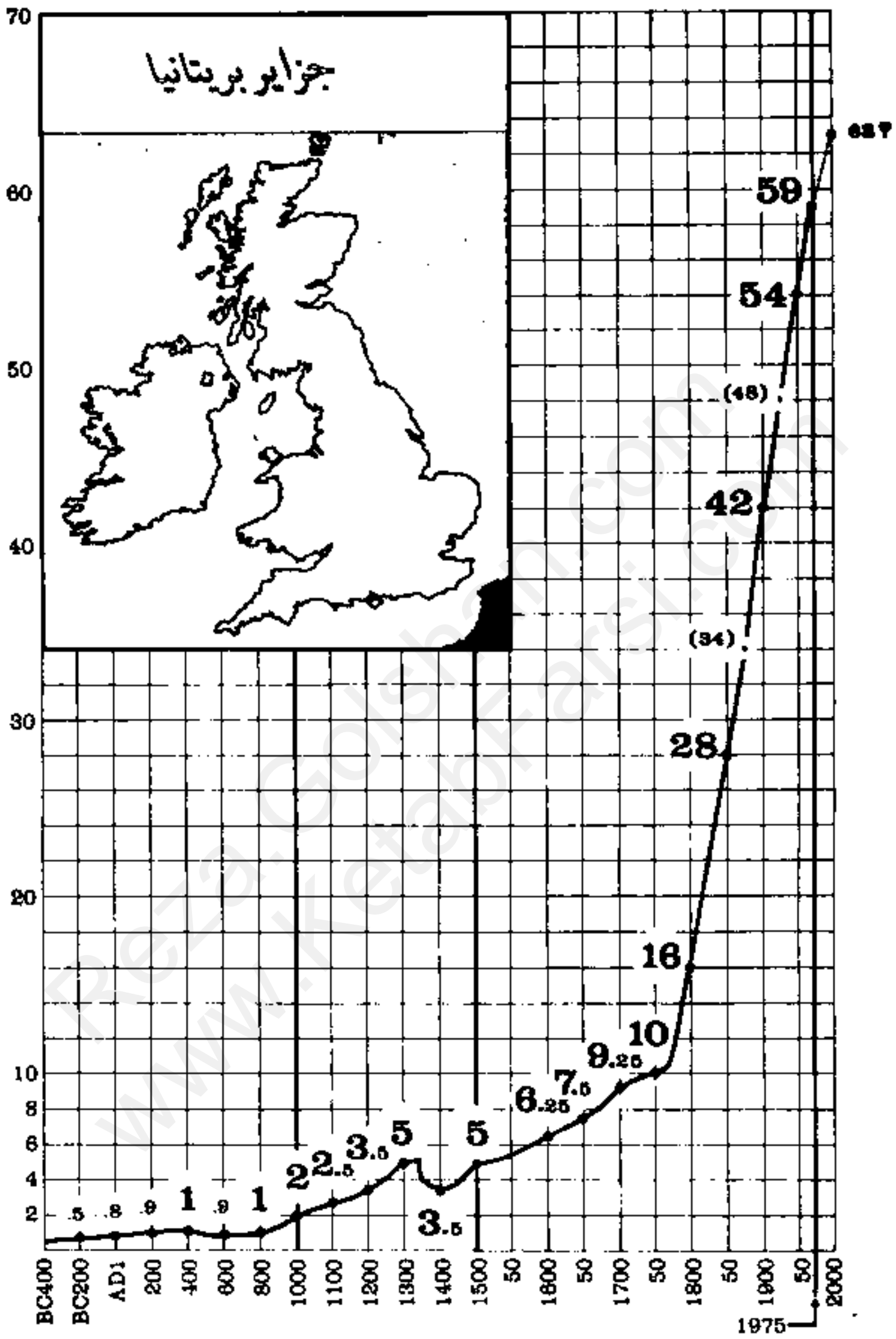
اطلاعات مناسب برای برآورد جمعیت ایرلند از زمان رواج مالیات بر اجاق که سابقاً در انگلستان مرسوم بوده و در سال ۱۶۶۲ م. آغاز شده به دست آمده است. این اطلاعات ابتدا توسط «سرویلیام پتی» *Sir William Petty* در ۱۶۷۲ م. مورد استفاده قرار گرفت. نخستین سرشماری قابل اعتماد در ۱۸۲۱ انجام شد آمارگیریهای جمعیت از آن زمان هر ده سال یک بار (به جز در سالهای ۱۹۳۱، ۱۹۴۱، ۱۹۵۱) در ایرلند برگزار شده است. در طول این دوران در شمال و جنوب ایرلند سرشماریهایی به طور جداگانه انجام شده است، بدین ترتیب که در شمال در سالهای ۱۹۳۷ و ۱۹۵۱ و در جنوب در سالهای ۱۹۲۶، ۱۹۳۶، ۱۹۴۶ و ۱۹۵۶ از جمعیت آمارگیری شد.

کتابشناسی

نکاتی مفید درباره تخمین جمعیت ایرلند در سده های میانه در *J.C. Russell, British Medieval Population (1948)* خلاصه شده است. دوران بین سده ۱۷ میلادی تا واپسین سالهای پیش از قحطی در:

K.H. Connell, The Population of Ireland 1750 - 1845 (1950) بطور کامل ارائه شده است. در جدول صفحه ۲۵ این کتاب، تخمین نهایی جمعیت بین سالهای ۱۶۸۷ تا ۱۸۴۱ به دست داده شده است. جهت اطلاع درباره مرگ و میر در طول سالهای قحطی، نگاه کنید به:

S.H. Cousens, Population Studies 14 (1) 1960



اروپا ۱